



8077.

مؤلف این کتاب درویش [illegible] فارابی

در اواسط نسخه [illegible] جنبی نوشته ...

و از زمان او تا حال مدت هشتصد سال و کسری

[illegible] در حدود ۵۰۰ سال [illegible]

نسخه نستعلیق [illegible]

فصل الملاحن [illegible] عبدالقادری

مؤلف:

حافظ صفی المراغی صاحب [illegible] الاصول

کنز الالحان جامع الالحان [illegible] تیمور [illegible]

[illegible] سلطان احمد

در این کتاب [illegible]

[illegible] (غیرهی)

شرح قصیده و زبدة الالحان

تصنیف:

عبدالمؤمن صفی الدین

که

معاصر هارون علیه اللعنه بود

واضع نی فولادی استاد قطب [illegible]

در حضور سلطان احمد در [illegible] ...

در صفحه ۵ ب [illegible]

اسامی [illegible] ۲۱۶

صفحه ۶ ب

اسامی ۱۰۱ [illegible]

بسمه تعالی
صد هزاران تحف و
تحیات

بران گل بن رسالت که بلبل هزار دستان زبان فصحا از شنا خسار صدق

هزار دستان میسر آید وشمه از کنه کمالش در حیز بیان نمی تواند آورد و بر آل

واصحاب او که هر یک مقتدای دین و مبشر راه یقین اند باد اما بعد

سبب تحریر این رساله انکه چون این فقیر کم بضاعت پر تقصیر اقل عباد الله

بخدمت پادشاه سکندر بارگاه عالم پناه جمجاه ظل الله

بیت شاهی که در زمانه ندارد نظیر خویش ∴ شکرانه واجبست که در روزگار

ماست ∴ الحمد لخالق البرایا ∴ والشکر لواهب العطایا ∴ اعنی شاه بن شاه

بهمنی نسب سنجر گیتی پناه سلیمان حسب بیت شاه جم قدر فلک مرتبه

سلطان محمود که یکی پرده بود نه فلکش گرد حرم ابدالله تعالی ظلال مرحمته

علا مفارق المسلمین وخلد خلافته الی یوم الدین مستسعد و سرفراز گشته

وطبع آنخداوند عالمیان زا بجمیع علوم متبحر دید و فضلش تا بجدی که هر عمارت

خاصه که می ساختند در اکثر آن عمارت کتبه بخط اشرف آنخداوند

جهانیان بوده و در علم ریاضی که ادق علومست میلی تمام داشتند خصوصا

بعلم ادوار که ادق ریاضیست وکتابی چند که در کتاب خانهٔ عامره بود از جهت

تکلف در الفاظ و تداخل علوم دیگر قریب الفهم نبودند چون اعلی حضرت سلیمانی

وقوف یافتند که این کمینه ازین علم خبری دارد فرمان واجب الاذعان

صادر شد که رساله بسازید در علم ادوار که قریب الفهم باشد تا همه خاص و عام

نفع

نفع گیرند بر حسب فرمان جهان مطاع این رساله ساخت و نام رساله
توضیح الالحان کرد و بنا رساله بر مقدمه و چهار اصل و خاتمه نهاد امید که
ارباب ذهن و ذکا بنظر مرحمة در و نگرند و اگر خطایی که شیوهٔ انسانیست
واقع شده باشد بذیل عفو پوشیده باصلاح آن التفات فرمایند

اما مقدمه در آنکه صوت و نغمه چه چیز است و از چه حاصل میشود و چون
حاصل میشود و معنی لفظ موسیقی و الحان **اصل اول** در تقسیم دساتین
یعنی پردها بر یک وتر و دو وتر تا پنج وتر که عود اصلیست **اصل دویم**
در تعریف دوری که در میان دو پرده واقع میشود و آنرا بعد گویند و در
حساب حمل که درین باب بکار آید و تقسیم پرده بر یک وتر تا پنج وتر که عود

اصلست در موضع معین اصل سیم در استخراج دوایر مشهوره از هر ساز

اصل چهارم در ایقاع یعنی اصول خاتمه و آن چهار فصلست فصل اول در اسامی

سازها و کمال و نقصان هر سازی و در آنکه هر ساز را که پیدا کرده و

و تواریخ آن فصل دویم در اسامی مباشران این فن و حالات و مقامات

ایشان فصل سیم در آنکه هر آهنگ و هر ساز چه طبع و خاصیت دارد و هر

آهنگ را در کدام وقت و پیش که باید نواخت و کیفیت آن وغیرهی فصل

چهارم در آنکه اهل این فن چنوع سلوک و زندگانی کنند و در مجلس که

روند و از مجلس که اجتناب کنند و آداب مجلس چون نگاه دارند و آنچه

درین باب بکار آید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والماب مقدمه

بدان اسعدک الله فی الدارین که چون دو چیز صلب یعنی محکم

برهم خورند البته چیزی از ضرب ایشان شنوده میشود و آن آواز نه تنها

از زننده ویا از زده شده ویا از ذات هردو معا حاصل میشود بدانکه چون

هردو بهم خورند آن بادکه از میان هردو میجهد نه بادی که در پهلوی اوست

میخورد و آنرا از خود دور میکند و آن نیز بر دیگری میخورد و از جا خود

دور میکند همچنین این آنرا و آن یکی دیگر را دور میکند تا به پرده گوش میرسد

و پرده گوش از ضرب آن باخبر میشود آنرا صوت گویند یعنی آواز مثلا کلوخی

ویا چیزی سنگین در آب اندازند آنجا که آن چیز بآب میرسد آبرا از جای

خود دور میکند و آن آب که در پهلوی آن آبست از جای خود دور میشود و

وآن آب که در پهلوی همین آبست از جای خود دش دور میکند همچنین هر یکی

آن دیگر یرا دور میکند و موج پیدا میشود تا بکنار رسد چون صوت را دانستی

اکنون بدانکه چون صوت مد کشد یعنی دراز شود آنرا نغمه گویند و این نغمه

چون از چیزی نازک چون تار سازها و یا کاسه چینی و یا حلق انسانی که درو

خشونت نباشد یعنی درشتی و یا حلق حیوانی دیگر چون آواز بلبل و قمری

و کبوتر و قتوزک و مثل اینها که حلق ایشان نرمست نه درشت حاصل شود آنرا

ملایم گویند و چون از چیزی درشت چون سنگ ناهموار بهم زنند و یا

آواز در و یا حلق انسانی که درو خشونت باشد و دیگر حیوان چون آواز فیل

و حمار و گاو میش و مثل اینها که آواز ایشان درشت است ناملایم گویند و این

آوازرا

آواز را اگر دو بار شنوند نغمتین گویند و اگر سه بار و یا زیادت شنوند نغمات

گویند و هر بار که مکرر شنوند اگر در حدت و ثقل یعنی پستی و بلندی برابر باشد

نغمات مکرر گویند و حکم یک نغمه دارد مثلا بر یک تار سازی دو بار و یا زیاده

ضرب زنند یک آواز شنوده میشود و حکم یکی دارد و اگر دو تار را و یا بیشتر

که هر یکی موافق یکدیگر نباشند ضرب بزنند آواز مختلف شنوده میشود

آنرا نغمات مختلف میگویند و موسیقی لفظ یونانیست یعنی الحان و الحان

لفظ عربیست بمعنی آواز خوش والله اعلم و احکم اصل اول بدانکه

چون ضبط نغمات در حلوق انسانی متعذر بود آلتی پیدا کردند تا ضبط

آن آسان شود و معلوم گردد که هر نغمه از کدام موضع باید استخراج کرد

تا آهنگ پیدا شود وان آلت را ساز گویند وآن ساز در اول یک وتر پیدا شده

بدینطریق 

جانب بالا که گوشه دارد انف میگویند وجانبی که تار بند میکنند مشط میگویند

واین تار را هرچند کوتاه سازند بلند تر صدا میدهد وهرچند دراز تر سازند

پست تر صدا میدهد وبالا گفته شده بود که یک تار را اگر ده بار بزنند یک آواز

میدهد واز جهة حاصل کردن نغمات مختلف نمیتوان هر بار تار را دراز وکوتاه کرد

پس چیزی از جانب انف شیب ترک بر تار انگشت نهادند وتار را زدند آواز

بلند تر یافتند چرا که بحقیقت تار کوتاه میشود پس آنقدر که جدا توان کرد آواز

جایی که انگشت نهاده اند از مطلق وتر نشانی کردند وآن نشان را پرده گویند

مطلق

و مطلق و ترآنرا گویند که بی گرفت برتار ضرب زنند و همچنین از آن پرده

که در شیب الف پیدا کردند بشیب همان پرده انگشت بشیب ترک

نهادند چندان آواز را فرق توان کرد همچو اول و همچنین یکان یکان

پرده پیدا کرده بشیب رفتند تا هیجده پرده پدید شد چون به پردهٔ هژدهم

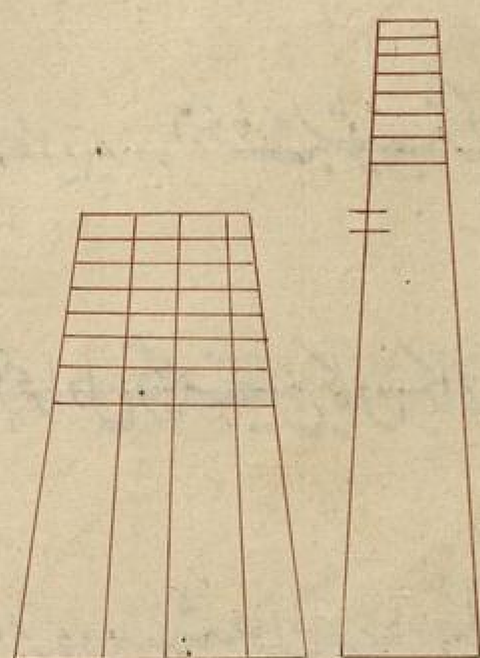
رسیدند پردهٔ هژدهم را با مطلق و تر یکی یافتند چنانکه در لسان عود

که بلند میسازند و یکی را پست ولی هر دو با هم یکی اند بدینطریق بعد از

یکتار دو تار بدینطریق و بعد از دو تار سه تار و چهار تار و پنج تار

و ما بعد از دو تار طریق پنج تار را نمودیم که دیگر معلوم میشود بدین طریق

اصل دویم چون تقسیمی که در اصل



کرده شد تعیین هر پرده

بموضع مخصوص نشده درین اصل

بازنموده میشود چون تحقیق آن

موقوف برحساب جمل بود اول حساب جمل را باز نموده شد بدین ترتیب

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	یا	یب
یکی	دو	سه	چهار	پنج	شش	هفت	هشت	نه	ده	یازده	دوازده
یج	ید	یه	یو	یز	یح	یط	ک	کا	کب		
سیزده	چهارده	پانزده	شانزده	هفده	هژده	نوزده	بیست	یکبیست	دوبیست		
کج	کد	که	کو	کز	کح	کط	ل	لا	لب		
سهبیست	چهاربیست	پنجبیست	ششبیست	هفتبیست	هشتبیست	نهبیست	سی	یکسی	دوسی		

لج سهسی لد چهارسی له پنجسی حساب جمل ازجهة تقسیم پرده ازین بیشتر حاجت نبود

در آن شروع نکرد واگر از برای تعیین طبقات حاجت افتد در مطولات

این فن مطالعه نمایند و در تقسیم پرده که هر پرده را محل مخصوص متعین باشد

ارباب این فن هر یکی بنوعی تقسیم کرده اند چون فیثاغورث حکیم

وابو نصر فاریابی ومولانا عبد المومن صفی الدین وشیخ ابو علی المشهور بسینا

ومولانا قطب الدین علامه وافضل المتاخرین خواجه عبد القادر بن عیسی الحافظ

المراغی رحمت الله علیهم اجمعین اگر طریق تقسیم همه را نویسند رساله

مطول میگرد د چون طریق تقسیم مولانا عبد المومن صفی الدین علیه الرحمه و

الغفران از همه آسان تر بود تحریر افتاد واگر فرمان عالی نافذ شود

جمله تقسیمات را باز نموده شود اکنون بدانکه چنانچه مقرر شده که طرف گوشه را

الف گویند و طرف مرکب را مشط اکنون باید دانست که علامت الف ا
مینویسیم و علامت مشط م و از ا تا م را نغمه میگوییم بدین طریق م نغمه الف ا
پس وتر ام را یعنی مابین ام را تقسیم خواهیم کرد هر قسمی را اول و آخر تعین
میکنیم چنانکه طرف هر قسمی که بجانب الف باشد آنرا اول میگوییم و جانب
مشط را آخر اکنون ام را یعنی مابین ام را بچهار قسم راست میکنیم و بر آخر
قسمی از طرف الف ح رسم کنیم باز ام را بنه قسم راست کنیم و بر آخر قسمی از
طرف ا د رسم کنیم و دم را یعنی مابین دم را بنه قسم برابر کنیم و بر آخر قسمی از
طرف د ز رسم کنیم و همچنین ح م را بهشت قسم راست کنیم و مقدار
یک قسم ازان از طرف ا بر ح افزاییم و ه رسم کنیم باز ه م را بهشت قسم

مش

متساوی کنیم و مقدار یکقسم بر ه افزائیم و ب رسم کنیم و همچنین ب م

را بچهار قسم راست کنیم و بآخر قسمی از جانب ب ط رسم کنیم و ط م را

بهشت قسم متساوی کنیم و از طرف ا یکقسم بر ط افزائیم و و نشان کنیم

و همچنین و م را بهشت قسم راست کنیم و یکقسم بر و افزائیم ج نشان کنیم

ح م را بچهار قسم راست کنیم و بآخر قسمی از طرف ح یه رسم کنیم باز ح م را

بنه قسم راست کنیم و بر آخر قسمی بطرف ح یا را رسم کنیم و یا م را بنه قسم

راست کنیم و بر آخر قسمی از طرف یا ید نشان کنیم یه م را بهشت

قسم برابر کنیم و یکقسم بجانب ا بر یه افزائیم و یب نشان کنیم و ط م را

بچهار قسم راست کنیم و بر آخر یکقسم بطرف ط یو ثبت کنیم و یو م را بهشت

فستم راست کنیم و یکقسم بجانب آ یح افزاییم و ی رقم کنیم و ی م را بچهار

بخش برابر کنیم و بر آخر یک بخش بطرف ی یز نشان کنیم و یا م را بچهار

بخش مساوی کنیم و بر آخر یک بخش بطرف یا یح رسم کنیم و چون یح

رسیدیم دایره تمام شد زیرا که دایره چیزی را گویند که جایی که ابتدا

شده انتها نیز بهمانجا برسد چون بنغمهٔ یح رسید چنانچه گذشت با نغمهٔ ا

در کیفیت یکی میشود پس حقیقتا دایره باشد و این علم را علم ادوار جهة همین

میگویند یعنی علم دایرها زیرا که ادوار جمع دایره است و اگر از یح میخواهند

که در گذرند یح را نغمهٔ ا خیال میباید کرد و نغمهٔ ب را یط و نغمهٔ ج را ک و د را

کا همچنین تا نغمهٔ که آن با نغمهٔ یح متحد است بدین طریق که خطی کشیده بجانب ساعد

یکتاره

یکباره و تقسیم را باز نمودیم بدین ترتیب

وبعضی ازین پردها را نامی نهاده اند بدین نوع ا را مطلق ب را زاید ج را مجنب

د را سبابه ه را وسطی قدیم و را وسطی زلزل ز را بنصر ح را خنصر واز جهة تمکین

و آسانی تقسیم مولانا عبد المؤمن صفی الدین را آورده شد و در حینی تحریر تقسیم

میکرد واضع این رساله را تقسیمی بخاطر آمد آنرا نیز باز نمود که چون رساله از

انشاء این فقیر بود تقسیم نیز از فکر این فقیر باشد طریقش آنست که وتر ام را

بدو قسم راست کنیم و در بین القسمین یح نشان کنیم باز وتر   را به بخش

برابر کنیم و بر آخر بخشی بجانب ا یا نشان کنیم و ایح را بدو بخش برابر کنیم

و در میان هر دو بخش ح نشان کنیم و آنقدر مسافت که میان یا و یح واقعست

برح افزائیم وج نشان کنیم واح را به بخش برابر کنیم و باجز نصف یک بخش

طرف اب نشان کنیم وب م را به دو بخش راست کنیم و در میان هر دو بخش

یط نشان کنیم باز ب م را به بخش راست کنیم و با آخر یک بخش بجانب یب

نشان کنیم وج م را به بخش راست کنیم و بر آخر بخشی بجانب ج یج نشان

کنیم و ب یط را به دو بخش راست کنیم و در میان هر دو بخش ط نشان کنیم و آنقدر

مسافت که میان یب و یط واقع است بر ط نشان کنیم افزائیم و د از ج م را

به دو بخش راست کنیم و در بین البخشین ک نشان کنیم وج ک را به دو بخش راست

کنیم و در میان هر دو بخش ی نشان کنیم و آنقدر مسافت که میان یج ک

واقع است بر ی افزائیم و ه نشان کنیم و د م را به دو بخش راست کنیم و در میان

هر دو بخش

هر بخش ک نشان کنیم باز دم را بسه بخش راست کنیم و بآخر یک بخش بطرف

دید نشان کنیم و آنقدر فاصله که در میان ید و ک واقعست بر یا افزائیم و

و نشان کنیم و هم را بدو بخش راست کنیم و در میان هر دو بخش کب

نشان کنیم و باز هم را بسه بخش راست کنیم و در آخر یک بخش بجانب هیه

نشان کنیم و آنقدر مسافت که در میان یه و کب واقعست بر یب افزائیم

و ز نشان کنیم و وم را بدو بخش راست کنیم و در میان هر دو بخش کج

نشان کنیم و زم را بدو بخش برابر کنیم و در میان هر دو بخش کد نشان

کنیم و حم را بدو بخش راست کنیم و در میان هر دو بخش که نشان کنیم و

طم را بدو بخش راست کنیم و در میان هر دو بخش کو نشان کنیم و یم را

بدو بخش راست کنیم و در میان هر بخش کز نشان کنیم و یا م را بدو بخش

راست کنیم و در میان هر دو بخش کح کح نشان کنیم و یب م را بدو بخش

راست کنیم و در بین البخشین کط نشان کنیم و یج م را بدو بخش راست کنیم

و در بین البخشین لا نشان کنیم و زا را بدو بخش راست کنیم و در میان

هر دو بخش نشان کنیم ید و ط کو را بدو بخش راست کنیم و در میان هر دو

بخش یو نشان کنیم و ی کز را بدو بخش راست کنیم و در بین البخشین یز

نشان کنیم و یه م را بدو بخش راست کنیم و در بین البخشین لب

رقم نهیم و یو م را بدو بخش راست کنیم و در بین البخشین لج نشان کنیم و

کنیم یز م را بدو بخش راست کنیم و در بین البخشین لد نشان کنیم و یح م را

بدو بخش

بدو بخش راست کنیم و دربین البخشین له نشان کنیم بدین طریق



ومقدار دوری که واقعست میان دو پرده آنرا بعد گویند اگر از پرده
تا پرده در میان پرده دیگر نباشد آنرا بعد بقیه گویند چنانچه از ا تا ب
واز ب تا ج واز ج تا د و همچنین تا آخر هر پرده که در پی همدیگر اند وعلامت
بعد بقیه ب مینهند چون علامتش ب مینهند آنرا بعد ب نیز گویند واگر
بعد آنقدر باشد که یک پرده در میان باشد مثلا از ا تا ج واز ب
ا ب ج
تا ب که در میانست تا د که ج در میانست تا آخر آنرا بعد مجنب گویند
وعلامت آن ج مینهند وچون علامتش ج مینهند آنرا بعد ج نیز میگویند

واکر دو پرده درمیان باشد چنانکه ا تا د که ب و ج درمیانست و از ب

تا ه که ج و د درمیانست و همچنین تا آخر آنرا بعد طنینی کویند و علامت آن

ط مینهند و چون علامتش ط مینهند بعد ط نیز میکویند و چون این سه بعد

کثیر الاستعمالست نامی علیحده برای این سه بعد تعیین کردند و آن نام

ثلاثه لحنیه است و اکر سه پرده درمیان باشد ه علامت مینویسند بعد

ه میکویند چنانچه از ا تا ه که ب و ج و د درمیانست و از ب تا و که ج

و د و ه درمیانست و همچنین تا آخر و از ا تا ح را بعد ذی الاربع کویند

یعنی صاحب ربع و وجه تسمیه انکه ربع تمام تار است و همچنین از ب تا ط نیز

ذی الاربع و از ج تا ی و تا آخر الغرض هرکاه شش پرده درمیان باشد

نی

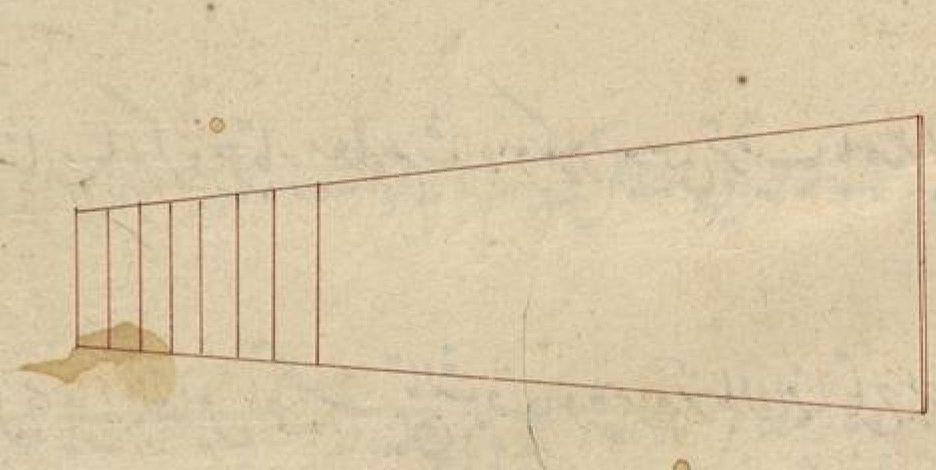
ذی الاربع گویند و از ا تا یا بعد ذی الخمس گویند و همچنین از ب تا یب یعنی

چون نه پرده در میان باشد آنرا ذی الخمس گویند و از ا تا یح بعد ذی الکل

گویند اگرچه ابعادی دیگر هست چون ذی الکل والربع و ذی الکل والخمس و

و ذی الکل مرتین وغیرهی ولیکن در این مختصر این قدر کافیست و چون

خواهیم که این پردها را بدو تقسیم کنیم بدین طریق



که وتر اول یعنی بالایین را از ا تا ح رقم مینهیم و وتر دویم را چنان ساز میکنیم

که با وتر اول ذی الاربع باشد یعنی چون تار بالا را به پردهٔ ح انگشت بنهیم

وضرب بزنیم با مطلق تار شیب در کیفیت یکی باشد پس مطلق تار شیب بجای

نغمه ح تار بالا باشد در کیفیت وبجای ا باشد در تقسیم وچون ب بمقابله

ومنزله ا باشد وط بمقابل ب وی بمقابل ج ویا بمقابل د ویب بمقابل ه ویج بمقابل و

ویه بمقابل ز ویو بمقابل ز ویه بمقابل ح خواهد بود وباز بترتیب گذشته

یعنی باضافه یک یک تار بالا را تا له تقسیم باید کرد وبمقابل هریکی بتار

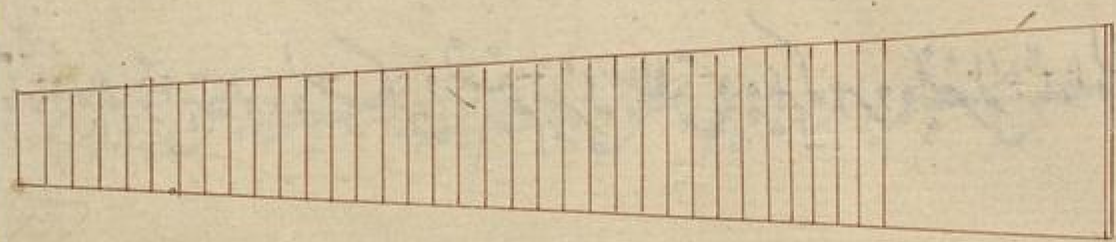
شیب نشان باید کرد چو تا یه معلوم شده دیگر را بدین ترتیب باید یو بمقابل ط

ویز بمقابل ی ویح بمقابل یا وهمچنین تا لشیب وما بر وتر بالا از ا تا ح بسرخی

نوشتیم واز ط تا له بسیاهی تا بدانند که از ا تا ح نشانه جهت تار بالا مطلوبست

واز ط تا له بجهت آن رقم خیال باید کرد که تا بمقابل هریکی از آن بر تار شیب

پرده نشان کرده شود بدین طریق



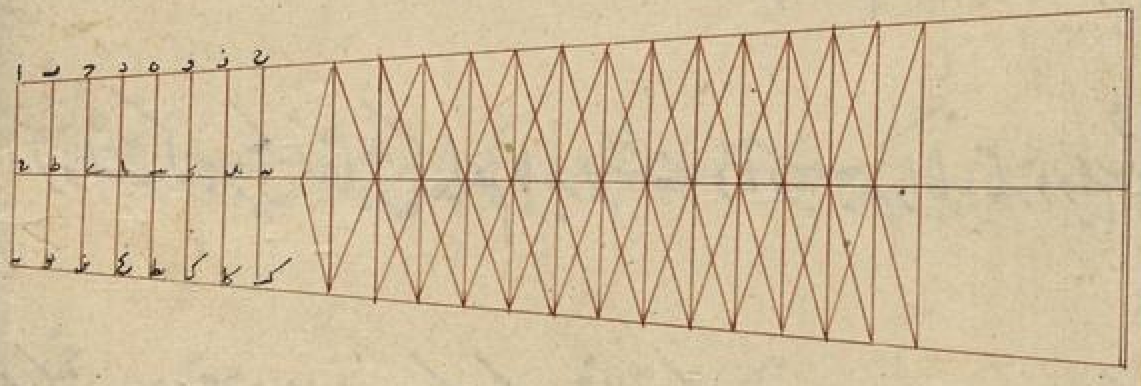
و در سه تار چون تار بالا را تا ح تقسیم کردند و تار دویم را با نغمهٔ ح ساز کردند
چنانچه در دو تار گذشت و تار دویم را تا ه تقسیم کنیم چنانچه در دو تار
ذکر رفت که هر یکی بمقابل کدام باید نوشت و تار سیم را با ه تار دویم سازی
میکنیم و باز بمقابل تار اول یکی یکی اضافه میکنیم چنانچه مطلق تار دویم برابر
ح تار اول باشد در کیفیت یعنی در پستی و بلندی ولیکن بمنزلهٔ ا باشد
در تقسیم چون مطلق تار دویم بمنزلهٔ ا شد پس ط بمنزلهٔ ر خواهد بود و ح

بمنزلهٔ ح همچنین بترتیب تا آخر چنانچه گذشت پس مطلق تار سیم در کیفیت برابر ه

تار دویم خواهد بود ولیکن در تقسیم بمنزلهٔ مطلق دویم که هر دو بمنزلهٔ ا تار اول اند

و همچنانکه در تار دویم ط بمنزلهٔ ب بود در تار سیم و بمنزلهٔ ب است و ر بمنزلهٔ

و بدین ترتیب تا شیب رسم باید کرد بدین طریق



و چنانچه در دو تار جهة تعیین پرده تار دویم بشیب ح تار اول نغمهٔ چند بسیاری

رسم کرده شده بود در سه تار نیز جهة تعیین پردهٔ تار سیم بر تار اول بشیب نغمهٔ ح

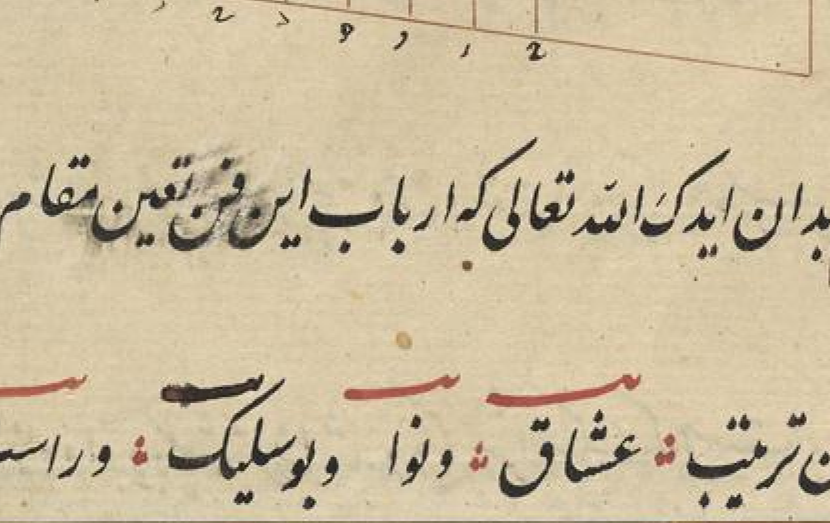
بسیاهی نغمات رسم کنیم کما مره و در پنج تار مطلق تار دویم برابر ح تار اول

ومطلق سیم برابر ه دویم ومطلق چهارم برابر ی سیم ومطلق پنجم برابر یط

چهارم و در پنج تار بر تار بالا جهة تعیین پردها بسیاهی رسم کردن حاجت نیست

زیراکه پرده از ح درنگذرد بدین طریق وبدین ترتیب شک نیست که هر تار

نسبت بر تار بالا خود کرده ذی الاربع خواهد بود والله اعلم



اصل سیم بدان ایدک الله تعالی که ارباب این فن تعیین مقام دوازده

کرده اند بدین ترتیب عشاق ونوا وبوسلیک وراست

وحسینی : وراهوی : وحجاز : وزنگوله : واصفهان : وعراق : وزیر

افکند کوچک : وزیر افکند بزرگ : وسبب آنکه چرا مقام از دوازده

بیش و کم نیست اگر بیان کنیم رساله مطول گردد و خالی از اشکالی نیست و غرض ما

آسان کردن اشکالست تا مبتدی را متعذر نباشد فی الجمله باید دانست

که پرده هفده است چنانچه مقرر شده از ا تا یح و هر مقامی را بجهة برداشت

و فرو داشت پرده جدا میباید تا از یکدیگر فرق توان کرد و چون هفده پرده را

بدوازده قسمت کنند هر مقامی را یک پرده و نیم میا فتد یک پرده را

بجهة برداشت و نیم پرده را بجهة فرو داشت تعین کردند پس لازم میشود که

مقام از دوازده بیشتر نباشد و دیگر هر آهنگ که هست ازین دوازده بر میخیزد

چون این معلوم شد اول طریق استخراج مقامات را در یکوتر و باز در پنج

وتر بنماییم که باقی معلوم خواهد شد اکنون بدانکه چنانچه گذشت از ا تا لح دایر

ست و هر مقامی را که از ا ابتدا کنیم باید که تا لح برسد و اگر از ب ابتدا کنیم

باید که به ا برسد دایره باشد و دیگر آهنگ را یعنی غیر از مقام چون

آوازات و شعب و تراکیب این شرط لازم نیست و بباید دانست

که از ا تا لح را طبقهٔ اول گویند و از ب تا ا را طبقهٔ دویم گویند و از

ح تا ک را طبقهٔ سیم و همچنین تا لح که لح تا به له را طبقهٔ هژدهم گویند و درین

رساله ذکر طبقه اینقدر کافیست و هر مقام را که از طبقهٔ اول استخراج کردیم

دیگر معلوم خواهد شد و چون طبقهٔ هژدهم با طبقهٔ اول در کیفیت یکی بود

آزانیز بازنموده تا هر چه در پستی بنوازند در بلندی هم بنوازند تا ملایمتر باشد بدین طریق

دایرهٔ عشاق از طبقهٔ اول

اب ج د ه و زح ط ی یا یب یج ید یه یو یز

دایرهٔ عشاق از طبقهٔ هژدهم

ح یط یح کا کب کج کد که کو کز کح کط ل لا لب لج لد له

دایرهٔ نوا از طبقهٔ اول

اب ج د ه و زح طی یا یب یج ید یه یو یز

دایرهٔ نوا از طبقهٔ هژدهم

ح یط یح کا کب کج کد که کو کز کح کط ل لا لب لج لد له

دایرهٔ نو

دایره بوسلیک از طبقهٔ اول

اب جح دح ه وح زح ح طح یا یب یجح ید یه یوح یز یح

دایره بوسلیک از طبقهٔ هژدهم

لح لط لیح لی الب الجح الد اله الو الزح الط ل لا لب لجح لد له

دایره راست از طبقهٔ اول

اب جح دح هح وح ح طح یا یبح یجح ید یه یوح یزح یح

دایره راست از طبقهٔ هژدهم

لح لطح لیح لا الب الجح الدح اله الو الزح الطح ل لاح لب لجح لدح

دایره حسینی از طبقهٔ اول

اب ج د ه و ز ح ط ی یا یب یج ید یه یو یز یح

دایره حسینی از طبقه هژدهم

یح یط ک کا کب کج کد که کو کز کح کط ل
لا لب لج لد
له

دایره راهوی از طبقه اول

اب ج د ه و ز ح ط ی یا یب یج ید یه یو یز یح

دایره راهوی از طبقه هژدهم

یح یط ک کا الب الج الد اله الو الز الح الط ل لا لب
لج لد له

دایره حجاز از طبقه اول

اب ج د ه و ز ح ط ی یا یب یج ید یه یو یز یح

دایرهٔ حجاز

دایره حجاز از طبقه هژدهم

یح یط ک کا اب اج اه او اح اط ل لا لب لج لد له

دایره زنکوله از طبقه اوّل

اب ج د ه و ز ح ط ی یا یب یج ید یه یو یز یح

دایره زنکوله از طبقه هژدهم

یح یط ک کا کب کج کد که کو کز کح کط ل لا لب لج لد له

دایره اصفهان از طبقه اوّل

اب ج د ه و ز ح ط ی یا یب یج ید یه یو یز یح

دایره اصفهان از طبقه هژدهم

یح یط ک کا کب کج کد که کو کز کح کط ل لا لب لج لد له

دایرهٔ عراق از طبقهٔ اوّل

ا ب ج د ه و ز ح ط ی یا یب یج ید یه یو یز یح

دایرهٔ عراق از طبقهٔ هژدهم

یح یط ک کا کب کج کد که کو کز کح کط ل لا لب لج لد له

دایرهٔ زیرافکند بزرگ از طبقهٔ اوّل

ا ب ج د ه و ز ح ط ی یا یب یج ید یه یو یز یح

دایرهٔ زیرافکند بزرگ از طبقهٔ هژدهم

یح یط ک کا کب کج کد که کو کز کح کط ل لا لب لج لد له

دایره

دایره زیرافکند کوچک و آن دو نوعست استخراج آن از طبقه اول

نوع اول ا ب ج د ه و ز ح ط ی یا یب یج ید یه یو یز یح

دایره زیرافکند کوچک از طبقه هژدهم نوع اول

یح یط ک کا کب کج کد که کو کز کح کط ل لا لب لج لد

دایره زیرافکند کوچک از طبقه اول نوع دویم

دایره زیرافکند کوچک از طبقه هژدهم نوع دویم

و از جهة تفهیم شدن بر زیر هر نغمه که انگشت باید نهاد و بر تار ضرب زد

صفر نهاده شد و در میان هردو صفر آنقدر دوری که بود بمناسب همان

دوری رقم ابعاد نهاده شد چنانکه هرجا بعد طنینی بود و از جهة مجنب ح

و از جهة بقیه ب و از جهة بعدها ه و تعیین مقامات بدین طریق نیز میکنند

مثلا گویند عشاق دور اولست و هشت نغمه و هفت بعد است بدین نوع

نغماتش — ابعادش

و نوا

ا و ز ح یا ید یه یح

ط ط ب ط ط ب ط

و نوا دور دویست و هشت نغمه و هفت بعد است بدین طریق

نغماتش — ابعادش

ا د ه ح یا یب یه یح

ط ب ط ط ب ط ط

و بوسلیک دور سیمست و نغمه و هفت بعد بدین ترتیب

نغماتش — ابعادش

ا ب ه ح ط یب یه یح

ب ط ط ب ط ط ط

وراست

وراست دایرهٔ چهارمست وهشت نغمه وهفت بعد بدین دستور

نغماتش — ابعادش

ا د و ح یا یج یه یح — ط ج ج ط ج ج ط

حسینی دور پنجمست وهشت نغمه وهفت بعد بدین مثال

نغماتش — ابعادش

ا ج ه ح ی یب یه یح — ج ج ط ج ج ط ط

راهوی دور ششم است وهشت نغمه وهفت بعد بدین نوع

نغماتش — ابعادش

ا ج و ح ی یب یه یح — ج ط ج ج ج ط ط

حجاز دور هفتم است وهشت نغمه وهفت بعد بدین نوع

نغماتش — ابعادش

ا ج ه ح ی یج ی یح — ج ج ط ج ط ج ط

زنکوله دور هشتم است وهشت نغمه وهفت بعد بدین نوع

نغماتش — ابعادش

ا د و ح ی یج یه یح — ط ج ج ج ط ج ط

اصفهان دور نهم است و نه نغمه و هشت بعد بدین نوع

نغماتش — ابعادش

ا د و ح یا یج یه یز یح — ط ج ط ج ط ج ج ب

عراق دور دهم است و نه نغمه و هشت بعد بدین نوع

نغماتش — ابعادش

ا ج و ح ی یج یه یز یب — ج ط ج ج ط ج ج ب

زیرافکند بزرگ دور یازدهم است و نه نغمه و هشت بعد بدین نوع

نغماتش — ابعادش

ا ج و ح ی یا یه یو یح — ج ط ج ج ب ط ج ج

زیرافکند کوچک از نوع اول دور دوازدهم است و نه نغمه و هشت بعد بدین نوع

نغماتش — ابعادش

ا ج ه ح ی یب یج یو یح — ج ج ط ج ج ب ط ج

درز

وزیر افکند کوچک نوع دویم هم دور دوازدهم است زیرا که اگر اعتبار

زیر افکند کوچک اگر اول را کنند بقول فیثاغورث و عبدالمؤمن صفی الدین

دویم از ترکیب خواهد بود و اگر دویم را اعتبار کنند بقول خواجه عبدالقادر

و دیگر متاخرین پس اول از ترکیبات باشد و آن نیز نه نغمه و هشت بعد است

ابعادش	نغماتش	بدین نوع
ج ج ط ج ج ب ط ج	ا ج ه ح ی یب یج یو یح	

اینست طریق استخراج دوازده مقام و ارباب این فن بعد از دوازده

مقام شش آهنگ دیگر پیدا کرده اند و آنرا آوازه نام نهاده اند و اول

آنها نوروز است و نوروز هفت است انشاالله هر یکی را بجای خود

گفته شود اما نوروزی که بآوازه معین است نوروز اصل گویند پس اول

آوازه نوروز اصلست و دویم سلک دیگر سه دیگر گردانیه دیگر شهناز دیگر

گوشت و چون گوشت را از سه گاه و بسته نگار جدا کردن و مه را از عراق

جدا کردن در غایت اشکال بود و این رساله بجای آن از آوازات بچهار

آهنگ اختصار کرده شد و اگر کسی را هوس تحقیق آن دوازده یعنی مه

گوشت باشد رجوع بمطولات نماید اما نوروز اصل نه نغمه و هشت بعد است

بدین طریق نغماتش ابعادش

دو در سلک نه نغمه و هشت بعد ست بدین طریق نغماتش ابعادش

دور کردانیا هشت نغمه و هفت بعدست بدین طریق

نغماتش ابعادس

دور شهناز یازده نغمه و ده بعدست بدین طریق

نغماتش ابعادس

واز کذشت آوازه سعبه است وآن بیست وچهار متعین شده وشعبه آنرا
کویند که بدایره تمام کردن لایحتاج باشد وکاه باشد که دایره تمام
کند وکاه باشد که از دایره هم درکذرد یعنی از نغمه چنانچه خواهد آمد
انشاالله تعالی واول شعبه ازیکاه تعین کرده اند وآن مدیست بدین طریق

وآنرا حزان نیز گویند وجمیع مقامات وآوازات

وشعب وتراکیب ازین مد میخیزد بازدوگاه وآن دو نغمه است مشتمل بریک

بعد ط بدین طریق وچون بر دوگاه یک بعد ح

افزوده شود آنرا سه گاه گویند بدین طریق

وهرگاه بر سه گاه یک بعد ح افزوده شود چهارگاه میشود بدین طریق

وچون بر چهارگاه یک بعد ط افزوده آید پنجگاه میشود

بدین طریق دیگر از شعبات نشابرک

وآن چهار نغمه وسه بعدست بدین ترتیب

وچون بر نشابرک یک بعد ب ودو بعد ط بیفزایند بر توالی خوزی میشود وآن

هفت

هفت نغمه و شش بعد ست بر این موجب

دیگر عذال و آن پنج نغمه و چهار بعد است بدین نوع

دیگر نیریزی و آن پنج نغمه و چهار بعد است بدین طریق

و هرگاه بر نیریز یک بعد ط و دو بعد ج بیفزایند نیریز کبیر میشود و آن هشت نغمه

و هفت بعد ست بدین طریق

دیگر نشرینک است و آن هفت نغمه و شش بعد ست بدین طریق

دیگر نوروز عجم و آن هشت نغمه

و هفت بعد است بدین طریق

دیگر حسینی که نه از مقامست زیرا که گفته شده که مقام باید که دایره تمام کند

یعنی از ا تا لح ویا از ب تا یط وهمچنین از هر نغمه که از جانب اغاز کرده تا بآن

نغمه که در بلندی با او یکیست در کیفیت برسد واین حسینی نیز چنانست وداخل

شعب است وازین سخن خیال نباید کرد که هر آهنگی که دایره تمام کند

مقام خواهد بود باشد که دایره تمام کند ومقام نباشد همچون کردانیا

وغیرهی که گذشت ولیکن مقام را البته باید دایره تمام کرد واین حسینی که از

شعبه است پنج نغمه وچهار بعد است بدینطریق

دیگر باهورست وآن هشت نغمه وهفت بعد است بدین طریق

دیگر حصار وآن نه نغمه وهشت بعد

بدین طریق

42

دیگر نهفت و آن نه نغمه و هشت بعد است بدین نوع

دیگر نوروز بیاتی و آن پنج نغمه و چهار بعدست بدین نوع

دیگر زابلی آن چهار نغمه و سه بعدست بدین طریق

نگارست و آن شش نغمه و پنج بعد بود بدین طریق

دیگر اوج و آن ده نغمه و نه بعدست بدین طریق

دیگر مغلوب و آن ده نغمه و نه بعدست بدین نوع

دیگر محیر و آن ده نغمه و نه بعدست بدین طریق

دیگر نوروز عرب و آن هفت نغمه و شش بعدست بدین طریق

دیگر نوروز صبا و آن چهار نغمه و سه بعدست بدین طریق

این بود دوازده مقام و شش اوازه و بیست و چهار شعبه که ذکر رفت ازین

گذشته دیگر هر آهنگ که باشد آنرا ترکیب گویند و ترکیبات را نهایت

نیست چنانچه این فقیر از جهت نمونه از خود نغماتی چند را با هم جمع کرده آهنگی

ساخت تا معلوم شود که هر که درین علم وقوف یافت آنقدر که میخواهد

میتواند ترکیب پیدا کرده در حین تحریر این رساله بود و این رساله چنانچه

ذکر رفت بفرمان شاه عالیمان بود نام همین آهنگ را آهنگ سلطانی

نهاده شد و آن نه نغمه و هشت بعد ست بدین طریق

چون معلوم شد که ترکیبات را نهایت نیست رساله را بدان مطول نساخت

زیرکه هر گرا بدین رساله وقوف شد هر ترکیب که باشد ازان اهل خراسان

وهمز

وهند معلوم توانند کرد که از کدام پرده و کدام بعد حاصل شده وکیفیت استخراج

آن بچه نوعست چون استخراج مقامات وغیرهی دریکو تر معلوم شد در

پنج وتر نیز بنمائیم که دیگر معلوم خواهد شد چنانچه قبل ازین کذشت ترتیب

پردهٔ عود اصل که پنج تارست چون بهمان طریق پردها تعین کنند

هر آهنگ که خواهند استخراج نغمات بهمان آهنگ را از پردها پیدا باید کرد

و بدان پردها انگشت باید نهاد و تار را ضرب زد و ما در عود اصل تعین

پردهٔ دو آهنگ باز نمائیم دیگر معلوم خواهد شد واگر کسی گوید که در عود

پرده نیست چگونه تعین پرده میکنی جواب گوئیم راست که در عود ظاهرا

پرده نیست ولیکن حقیقتا پرده دارد و هیچ سازبی پرده ممکن نیست

زیرا که پرده موضعی گویند که بر دستهٔ ساز که چون بدانجا انگشت

نهاده بر تار ضرب زنند آواز تار نسبت بر بالا، آن موضع بلندتر

تا شد و بر آنجا علامت میکنند جهة آسانی تا بدان بشناسند

که کجا باید انگشت نهاد چنانچه در طنبور و غیرهی و آن علامتست

نه پرده بلکه پرده آواز را گویند که از آن موضع که انگشت نهاده

ضرب زنند حاصل شود نبینی که چون دست ارباب عمل بر طنبور

جاری شد و مشق با علی رسید پرده میبرند و مینوازند پس آن

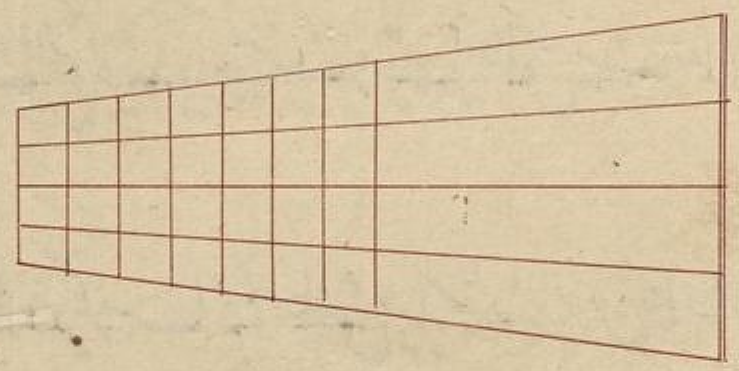
علامت را که پرده گویند مجاز خواهد بود یعنی علامت پرده و آن دوازده آهنگ

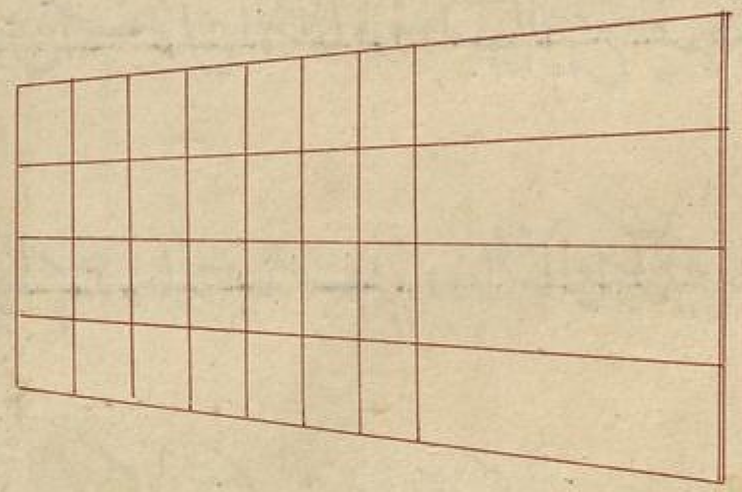
که گفته شده بود که در پنج تار خواهیم نمود اول عشاق و هر نغمهٔ عشاق است

46

بالا آن صفر نشان کرده شد و در میان هر دو صفر علامت بعدی که آنجا در

خورد بود نهاده بدین طریق





وبباید دانست که هرسازی راکه تار بندند ذوات الاوتار میگویند وآن بردو قسم است

اگر گرفت کنند چون عود وطنبور وغیر آن آنرا مقید گویند واگر گرفت نکنند

چون چنگ وسرمندل وغیرهی آنرا مطلق گویند وسازی راکه تار نباشد اگر بنفس

مینوازند ذوات النفخ گویند وآن نیز مقید ومطلق است بهمان طریق

وذوات الاوتار ودیگر سازها مطلق میباشند چون کاسات وطاسات

وغیرهی ما چون استخراج آهنگها در ذوات الاربع مقید بازنمودیم باقی را

نیز بازنمائیم چنانچه در ساز مقید هر پرده رانشان میکردیم در ساز مطلق

تارها رانشان باید کرد چنانکه هر تار مطلق بریک پرده مقید برابر ساز باید کرد

مثلا یک تار را بر مطلق وتر ودوم را برابر نغمه ب وسیم را برابر ج وچهارم را

١١٠

برابر د و پنجم را مقابل ه بدین ترتیب تا که سی و پنج تار باشد و گاهی که چنین کردند

از جهة استخراج آهنگها بر بعضی تار ضرب بایستی زد و بعضی را در میان گذاشت

چنانکه در ساز مقید پرده که بکار میباید انگشت مینهند و پردها دیگر را در میان

میگذارند و این بر اهل عمل مشکل بود و پس هر آهنگی را که میخواستند ا

ستخراج کنند تارها را بر پردها همان آهنگ ساز کردند مثلا جهة استخراج

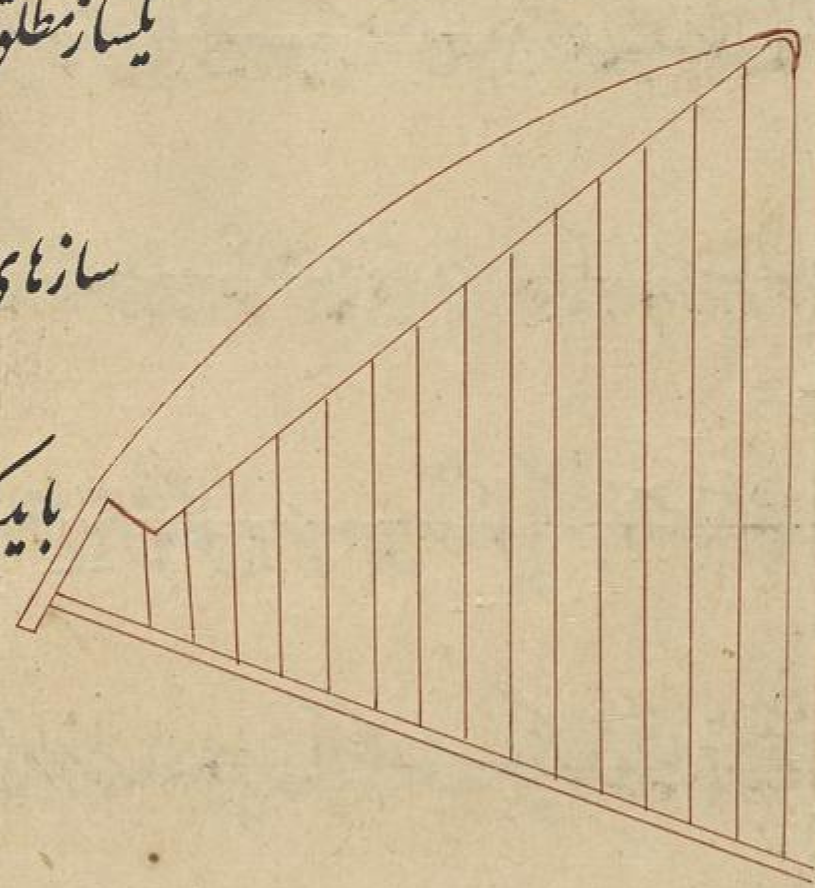
عشاق یک تار را با مطلق تار ساز کردند و دویم تار با نغمه د و سیم را با ا

و چهارم را تا ح و پنجم را با ما و ششم را با مد و هفتم را با ه و هشتم تار را با لح خواستند

که همین آهنگ را در طبقات مکرر بنوازند جهة ملایمت آنقدر تار دیگر اضافه کردند

بدین طریق و حسینی نیز بدین طریق که نغمات و ابعاد ش در بالا،

تارها نسبت افتاد و از مطلقات طریق چنگ باز نموده شد و چون در

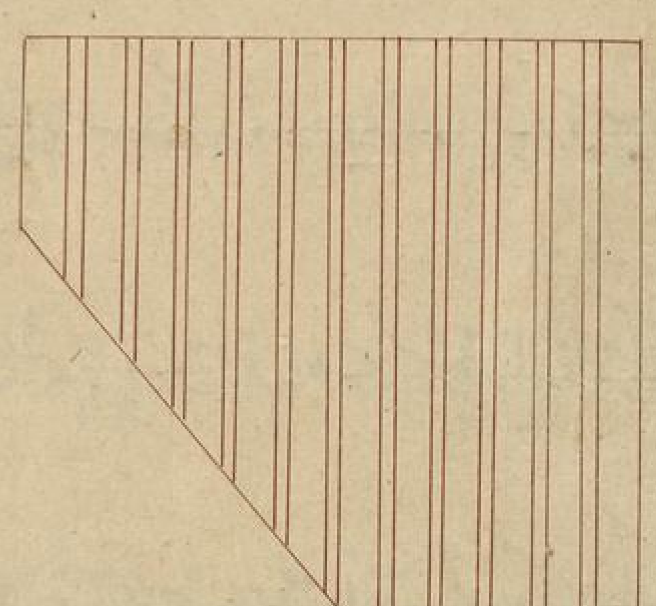


یکساز مطلق معلوم شد دیگر همه

سازهای مطلق را برین قیاس

باید کرد و ذوات النفخ

مقید نی و یا هر چیز مطول



گرد را که میانش مجوف

باشد آنقدر

که خواهند قدش

تعین میکنند و از ابد و بخش برابر میکنند و بخش ششین را هشت بخش راست

50

میکنند

میکنند وجهه استخراج آهنگها انگشت برمیدارند و باز برجای خود مینهند بر

توالی اگرچه اینفقیر را دران شروعی بود ولیکن تعین آن در تحریر تعذری

داشت دران شروع نکرد اگر کسی را هوس باشد چون تقسیم پرده

معلوم شد دیگر را از ارباب عمل فرا باید گرفت و مطلق ذوات النفخ نیز همچون

مطلق ذوات الاوتار است بدین طریق که در موسیقار بازنموده میشود که

هرنی را با پرده تاری که مطلوبست ساز باید کرد مثلا در موسیقار چون

خواهند که آهنگ راست استخراج کنند بدین طریق میسازند که

نغماتش در بالای نیها رسم کرده شد و ابعادش در میان دو پرده و چون

خواهند که آهنگ دیگر استخراج کنند هر بار نمیتوان تغییر نیها داد نقل آهنگ پس طریق آنست که

باهنگ دیگر کردن وط   ح موبها غلوله کرده در نیها میانداخته و یادر

محل سازکردن اگر موم انداخته باشند بیرون میکشند و تغیر آهنگ

میدهند مثلاً چون راست را که غلوله انداخته سازکرده بودیم

خواستیم که نقل بحسینی کنیم همچنان علولها انداخته را برداشته

تغیر داده شد و نغمات و ابعاد حسینی در شیب نیها سبت افتاد

و هر جا غلوله باید انداخت در میان نیها صفری نهاده شد بدین ترتیب

که در بالا نوشته شده و در کاسات هر کاسه را با نغمه معین سار میکنند

و ما مقام زنگوله را بنمائیم که دیگر معلوم خواهد شد و باید دانست که کاسه

هر چند کوچک باشد بلند تر صدا میدهد و هر چند بزرگ باشد بر عکس کوچک

52

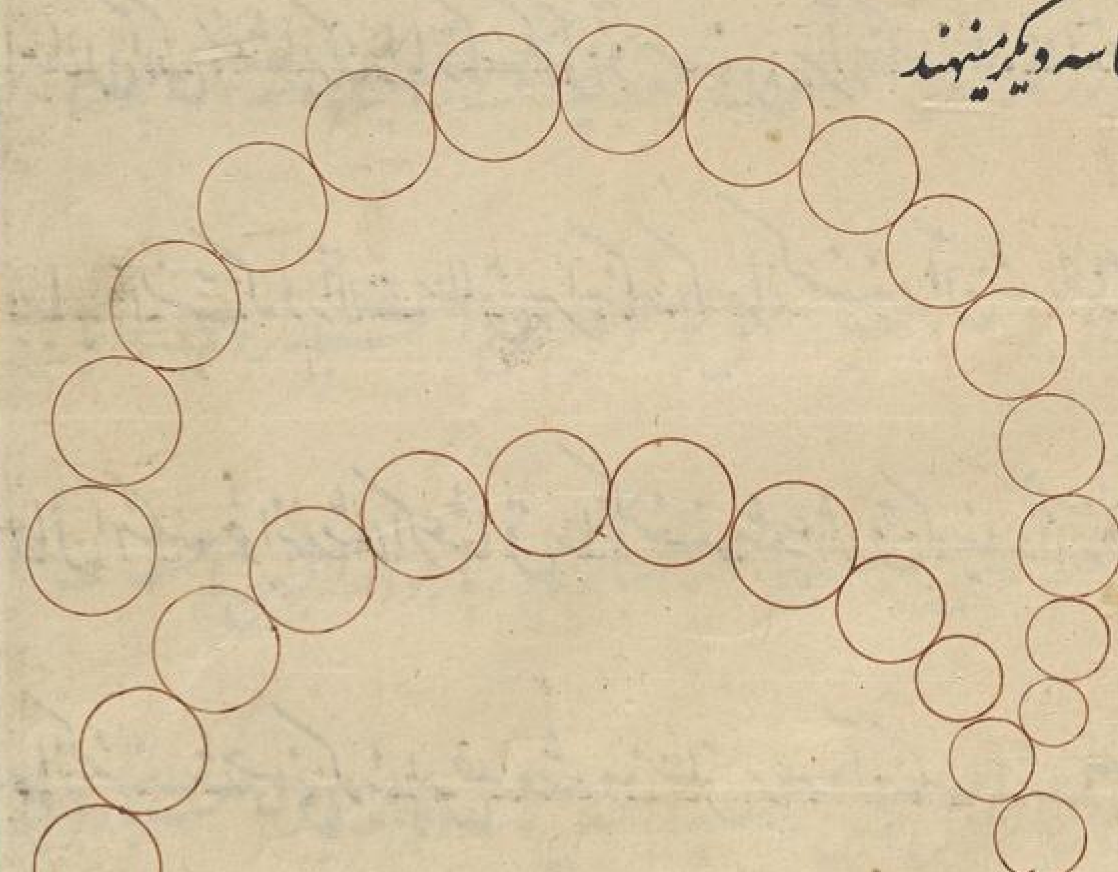
وهر چند کنده تر باشد نیز آواز بلند تر میدهد مثلا دو کاسه در حجم یکی باشد

ولیکن در کندگی و باریکی تفاوت باشد هر کدام که کنده تر باشد بلند تر

صدا دهد چون این معلوم شد آمدیم بر سر تقسیم کاسها را بدین ترتیب میچینند

ونغمات در میان کاسها رقم شد وازجهة مدنگاه داشتن در عقب کاسها

کاسه دیگر مینهند



دیگر باید دانست که استخراج آهنکها از آلات ذوات الاوتاری انکه

سازکنند مشکل بود پس طریق سازکردن را نیز بنمائیم باید دانست که ارباب

این فن سازکرد نراشد میکویند وحکمای اینغور وتتار کوک میکویند هر آهنک را

بدان کوک میخوانند مثلا حسینی را غزان کوکی وحجار را وشار کوکی وعذال را

اسلان کوکی ونشابرک را باریک کوکی وهمچنین هر آهنک نامی دارند

وباید دانست که در آلات مطلق هر اهنک که سازکنند آن شد را بنام

همان آهنک خوانند مثلا اکر عشاق سازکنند شد عشاق کویند واکر حسینی

سازکنند شد حسینی کویند پس عدد شد و مطلق بر عدد آهنک باشد و شد

مقیدات چون الحمل ایشان عود دست ما چند شد در عود بنمائیم تا طالب را

السوز

دستوری باشد و خواجه عبدالقادر شش تار کرده و اسامی تارها

بدین منوال حاد زیر لسان مثلث مستزاد بم و خواجه

در عود ده هزار و یک شد بسته و طریق جمله شده و در کنز الالحان که از

مصنفات اوست آورده و باید دانست که در محل شد بستن یک

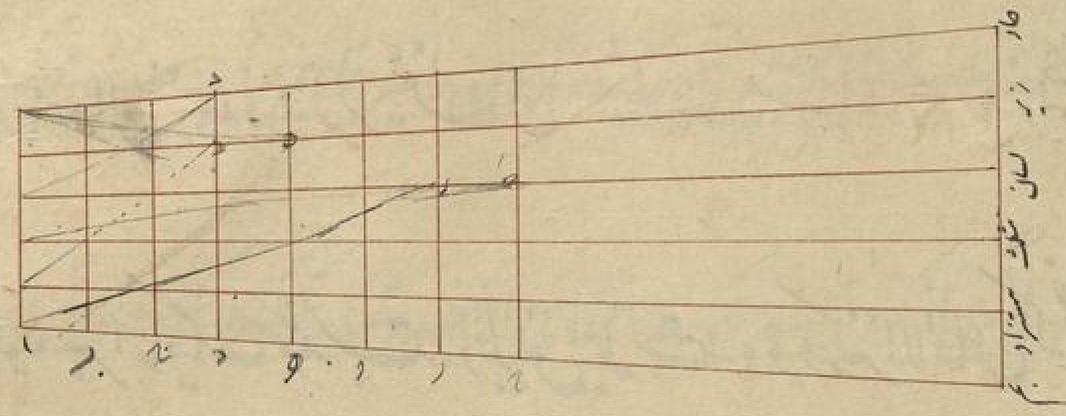
تار را از ا تا ح اعتبار میکنند چنانکه در تقسیم گذشته شد که چون تار

اول تا به ح رسید مطلق تار دویم را ح اعتبار کرده باز ط باز ح

تا یه بار مطلق تار سیم را یه اعتبار کرده باز یو و یز همچنین تا شیب مثلا

چون تار اول تا به ح رسید مطلق تار دویم را باز ا اعتبار باید کرد

و تا ح آمد باز مطلق تار سیم را ا اعتبار کرده تا ح باید آمد تا آخر بدین طریق



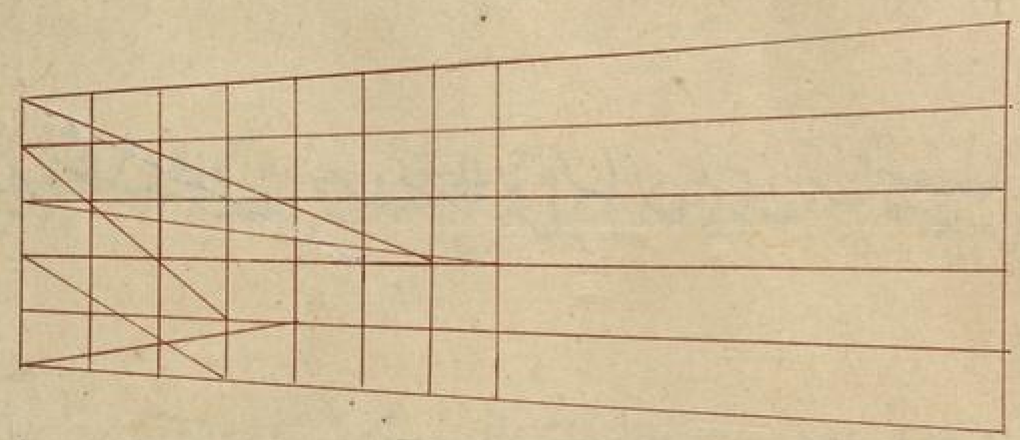
وما طریق شد عشاق که آنرا شد عشاق مطلق خوانند

هم درینجا بیاریم چنانک لسان با و حاد برابر کنیم و زیر را

چنان ساز کنیم که هرگاه بر ه زیر گرفت کنیم برابر مطلق حاد باشد

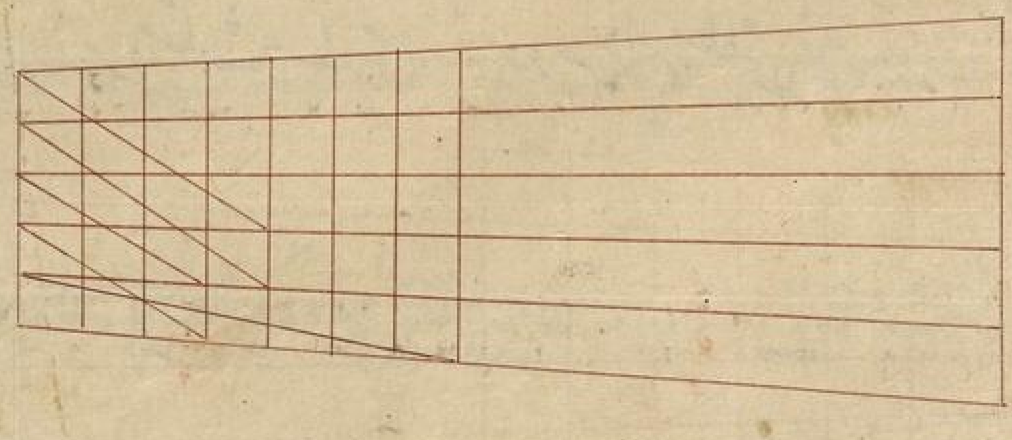
و مستزاد را با و زیر برابر کنیم و مثلث را با ح لسان برابر کنیم

و بم را برابر ب لسان و هر نغمه را که باید انگشت نها صفر رقم کردیم بدین طریق



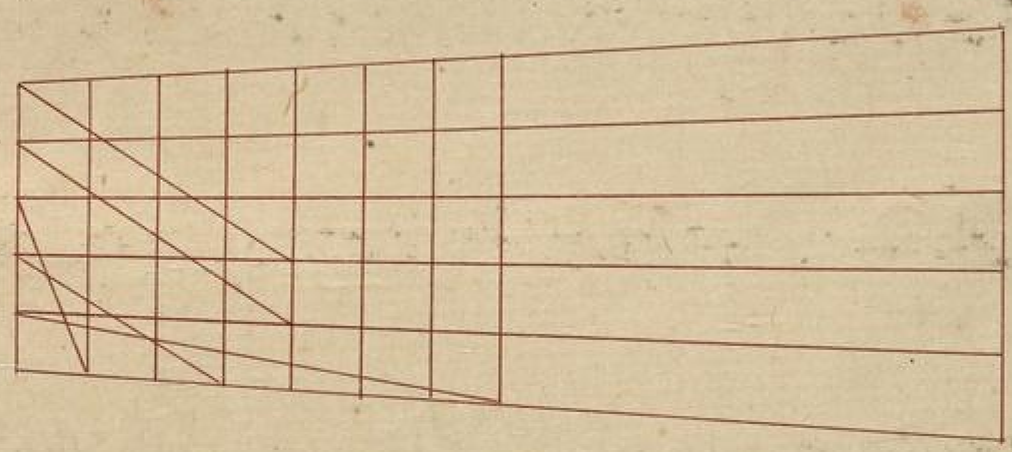
دیگر شد مطلق نوا الساز را با د حاد برابر کنیم و زیر را با حاد ذی الاربع سازیم

و مستزاد را با ه زیر و مثلث را با د زیر و بم را با ه لسان برابر کنیم بدین طریق



دیگر شد بوسلیک مطلق لسان برابر ح حاد و زیر با حاد ذی الاربع و مستزاد مطابق

ه زیر و مثلث مطابق ب زیر و بم مطابق ه لسان بدین ترتیب



دیگر شد مطلق حسینی لسان با ه حاد مطابق و زیر با حاد ذی الاربع و مستزاد

برابر ه زیر و مثلث مساوی د زیر و بم برابر مطلق زیر بدین نوع



چون

چون این چهار شد را صورت مثال نموده شد دیگر را حاجت بصورت مثال
نديد کیفیت شد ورا باز نمود بدین نوع شد راست که مسما بشد بهلوانست
لسان مطابق و حاد وزیر با حاد ذی الاربع و مستزاد مطابق و زیر و مثلث
با لسان ذی الاربع و بم مطابق مطلق زیر دیگر هم شد راست که آنرا شد
مطلق راست خوانند زیر با حاد و لسان با زیر ذی الاربع و مستزاد
با حاد ذی الخمس و مثلث با و حاد و بم با مطلق حاد برابر دیگر شد راهوی
حاد و زیر با هم ذوالاربع و لسان موافق ه حاد و مستزاد مطابق ء
زیر و مثلث مطابق ـ زیر و بم مطابق مطلق حاد دیگر شد حجاز حاد و زیر
با هم ذی الاربع لسان و زیر نیز با هم ذی الاربع مستزاد مطابق ح

زیر و مثلث مطابق ز لسان و بم مطابق ح لسان دیگر شد زنکوله حاد و زیر

و لسان باهم ذوالاربع و متزاد مطابق ح زیر و مثلث مطابق مطلق

زیر و بم مطابق و لسان دیگر شد اصفهان حاد و زیر و لسان باهم ذوالاربع

و متزاد مطابق ح حاد و مثلث مطابق و زیر و بم موافق ز زیر دیگر شد

عراق ع حاد و زیر باهم ذی الاربع و بم با حاد ذی الخمس و لسان مطابق ح

حاد و متزاد ه زیر و مثلث مطابق ح زیر دیگر شد بزرگ حاد و نزیز باهم

و نزیز و لسان باهم ذوالاربع و متزاد مطابق ح حاد و مثلث مطابق ز

نزیز و بم مطابق ح نزیز دیگر شد کوچک و دایره کوچک را بدو طریق باز نموده شد

یکی قول متقدمین و دویم از قول متاخرین و یک نوع دیگر محرر این رساله

از استاد خود استاد جلال علیه الرحمة والغفران که افضل ارباب علم بود

و در علمی این فن نیز شعوری داشت دیده بود که ازین هر نوع ملایم تر

مینمود پس ما اول طریق استخراج دایرهٔ آن را بنمائیم و باز طریق شدش را

و دایره اش بدینطریق

و شدش چنین حاد با زیر ذی الاربع و لسان مطابق و حاد و مستزاد

ب حاد و مثلث مطابق و زیر و بم مطابق د زیر دیگر شدی که شد ذی الخمس

گویند حاد و زیر و لسان ذی الاربع و مستزاد با ه زیر و مثلث با ح زیر

زیر مطابق و بم با حاد ذی الخمس دیگر شد، و ح لسان مطابق ح حاد و زیر

با لسان ذی الاربع و مستزاد مطابق و زیر و مثلث مطابق ز زیر و بم

مطابق و لسان دیگر شد دلکشا لسان مطابق ح حاد و نریز با لسان ذالاربع
و مستزاد مطابق و نریز و مثلث مطابق و لسان و بم مطابق مطلق لسان
دیگر شد غزال لسان مطابق ح حاد و نریز با لسان ذی الاربع و مستزاد با
زیر و مثلث با ه زیر برابر و بم با و لسان مطابق دیگر شد حزین حاد و زیر
با بم ذی الاربع لسان مطابق ه حاد و مستزاد مطابق ب حاد و مثلث
مطابق ا زیر و بم مطابق ح زیر وجه تسمیهٔ این شد انکه پسر خواجه عبد القادر
عبد الرحمن در جوانی برحمت حق رفته بود و خواجه بفراق آن پسر این شد را
مینواخت و گریه میکرد دیگر شد نشابرک حاد با زیر و زیر با لسان ذی
الاربع و مستزاد مطابق مطلق حاد و مثلث مطابق ح زیر و بم را گاه مطابق

مطلق

مطلق زیر سازند و گاه مطابق ه لسان دیگر شد چهارگاه حاد و زیر و لسان

باهم ذی الاربع و مستزاد با حاد ذی الخمس و مثلث مطابق حاد و بم

مطابق مطلق حاد دیگر شد نام حاد با زیر و زیر با لسان و لسان با مثلث

ذو الاربع و مستزاد مطابق و زیر و بم مطابق مطلق لسان اگر کسی را

بیخوابی زحمت دهد این شد را بنوازند خوابش آید و تجربه شده دیگر

شد حسینی که معروف بشد همش فلک است زیر با ے و لسان با و حاد

مطابق و مستزاد با ر و مثلث با مطلق زیر مطابق و بم مطابق مطلق

لسان دیگر شد راست هم از آن همش فلک حاد مطابق ر زیر و لسان

مطابق ه حاد و مستزاد مطابق زیر و مثلث مطابق و لسان و بم مطابق

مطلق لسان دیگر شد عراق هم از آن بیمش فلک حاد و زیر با هم ذی الاربع

ولسان مطابق و حاد و مستزاد مطابق م حاد و مثلث با واو زیر و بم با مطلق

زیر مطابق و این بیمش فلک شخصی متعین بوده و دایم و دایم جهة شد بستن

با خواجه متعرض میشده دیگر شد اصل حاد با زیر و زیر با لسان و لسان

با مثلث با مستزاد و بم را با پردهٔ هر آهنگ که خواهند نواخت میساززند

جون بیست و پنج شد نموده شد بدین قدر اکتفا کردیم تا رساله مطول نگردد

جون بدین قدر وقوف حاصل شد دیگر از خود توانند پیدا کرد دیگر باید

دانست که در دیباجه ذکر ترجیع نرفته ولیکن جون درین محل مناسب

بود طریق آن باز نموده شد ترجیع آنرا گویند که در یکتار گیرند و تار دیگر

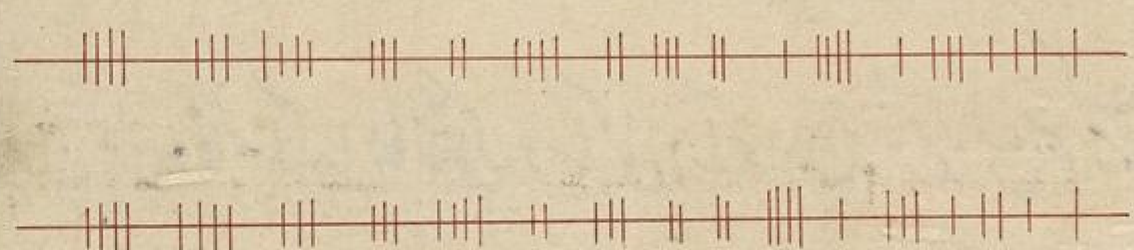
۹۱

رجوع نمایند و آن یک و یک میباشد و یک و دو و یا دو و یک و یا یک سه و

و یا سه یک و یا یک و چهار و یا چهار و یک همچنین تا یک و ده بار دو و دو و

دو سه و سه و دو و دو و چهار و یا چهار و دو همچنین تا ده بار سه و سه و چهار و چهار و

سه همچنین تا ده بار چهار و چهار تا ده بدین طریق :



چون از چهار ببالا ارباب عمل کم استعمال میکنند مثال نموده شد **اصل چهارم**

در ایقاع بدان اکرمه الله فی الدارین که علمی این فن منقسم بدو قسم میشود

نظم و نثر و نظم آنرا گویند که هرچه تغنی کنند بر وبحری متعین باشد همچون

بحور شعر و چنانچه مدار بحور شعر به سبب خفیف و سبب ثقیل و وتد مفروق و وتد

مجموع و فاصلهٔ صغرا و فاصلهٔ کبراست مدار بحور ایقاعی نیز بدینهاست بدینطریق

که سبب خفیف یک متحرک و ساکنست چون تن و سبب ثقیل دو متحرک

جون تن و وتد مفروق دو متحرک و ساکنی در میان جون تان و وتد مجموع

دو متحرک و ساکنی در آخر جون تنن و فاصلهٔ صغرا سه متحرک و ساکنی در آخر

جون تننن و فاصلهٔ کبرا چهار متحرک و ساکنی در آخر جون تننن و جمیع بحور مرکب

ازینهاست و هفده بحر اصلست و آن رمل طویل و رمل قصیر و دور

ثقیل و خفیف و ضرب الفتح و فاخته ضرب و دور فشان و ترکی ضرب

و سه ضرب و دو یک و دور روان و دور عراقی و اوصت و چر ثقیل

و مخمس و چمبر و آنچه ازین اصولها اشهر بود و ضبط آن تطویلی نداشت یاد نموده شد

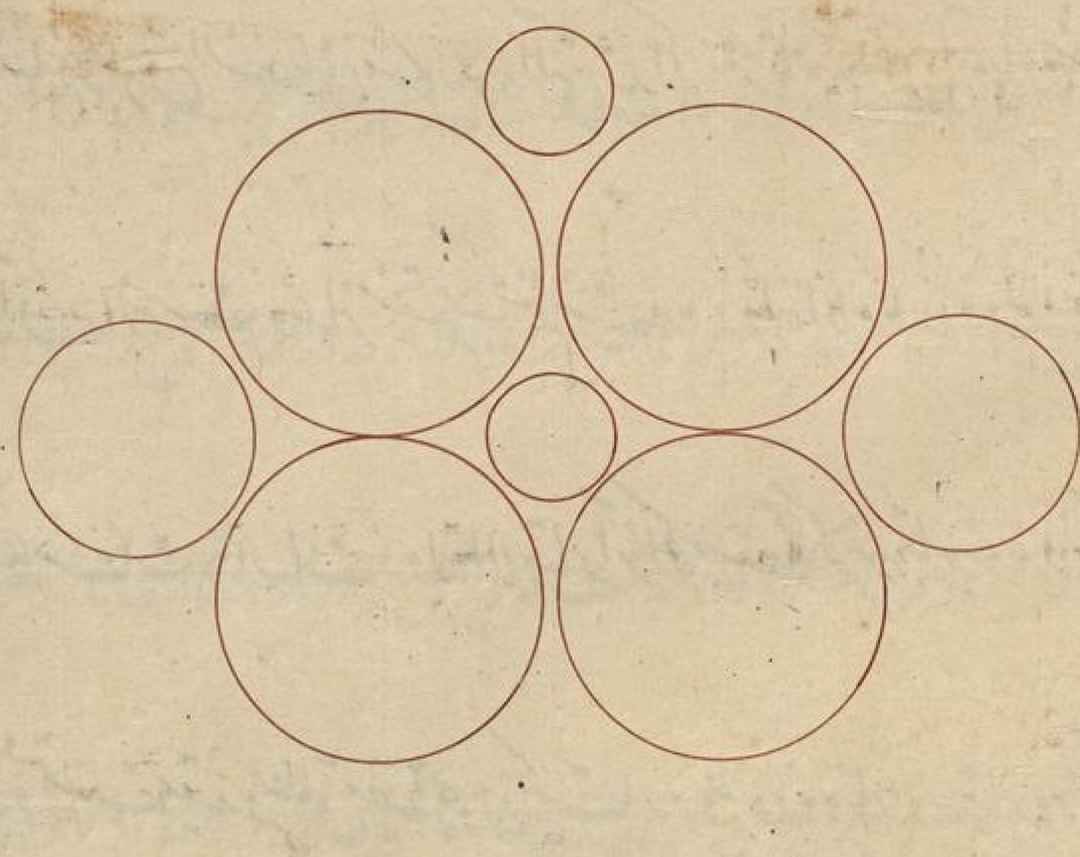
و جنا

وچنانچه معلوم شده که هر چیزی را که از جای ابتدا کنند و انتهایش باز بهمانجا آید

آنرا دایره گویند و این اصولها همه چنانست که چون بانتها رسیدند باز از سر

گرفته میشود پس بر همه لفظ دایره اطلاق توان کرد و ازینجهت دایرها میکشیم

واصولها را باز مینمائیم بدین طریق



درین رساله تقطیع اصول را بدین قدر اکتفا کرده شد تا موجب تطویل و

واشکال نگردد و باید دانست که چنانچه نغمه چند را تغییر داد آهنگی وضع میتوان

کرد اسباب و اوتاد و فواصل اصول را نیز تغییر داده اصولی وضع میتوان

کرد چنانچه افضل المتاخرین خواجه عبد القادر پیدا کرده و ماتین نام نهاده

که مدار آن بدو صد نقره است **فصل اول** از خاتمه چنانچه ذکر رفته که تعین

نغمها در حلوق انسانی مشکل بود آلتی پیدا کردند تا ضبط آن آسان شود

و آن ساز است و ساز منقسم بسه قسم شده ذواة الاوتار و ذوالانفاخ

و کاسات و تاسات ذواة الاوتار آنرا گویند که بر و تار بندند و آن

بدو قسمست مقید و مطلق مقید همچون یکتاره و طنبور دوتاره و سه تاره و رح

افزا و قپوز و شدرغو و رباب اصل و عود قدیم چهار تار و عود اصل

68.

نخ

پنج تار و عود الکمل شانزده تار و کمانچه و رباب عربی و چنگ عاشقانه و مثل

اینها و مطلقات جون جنگی و اکری و ارغنون و قانون و یاتغان و مغنی و سهر

مندل و مثل اینها و ذوات النفخ نیز بر دو قسمت مقید و مطلق مقید همچون

نی سفید و سرنای و پیک و هفت بند و نی کردی و دودک و بلبان و غیر هی

مطلق موسیقار و کاسات و طاسات غیر مطلق نمیشود و با وجود عود الکمل

جمیع سازها ناقصند و درینجا ناقص آنرا گویند که آنچه در عود الکمل میتوان ادا کرد

در آنجا نتوان ادا کرد و از گذشت عود الکمل عود جهارده تار از همه کاملست

بازعود شش تار که جون تارها را زوج سازند دوازده میشود باز عود پنج تار

که ده تار میشود و از گذشت اینها نای سفید کاملست و بعد از وجهار تاره و جمله

چهارتاره که ذکر رفت یکحکم دارند ولیکن بشکل مختلفند جهت آن اسامی مختلف

دارند چنانکه پنج تار را بشکل دیگر میسازند و طرب رود نام مینهند و همان حکم

عود پنجتار دارد و اول سازی که پیدا شد یکتاره بود که لمک بن آدم علیه السلام را

یک پسری بود و دو دختر دختر بزرگ را صلام نام بود و کوچک را بم و هر دو

خواهر برادر را بسیار دوست میداشتند و برادر در صغر سن مرد و لمک قبل

پسر نقل کرده بود و خواهران از غایت دوستی که مر برادر را داشتند

گور نکردند که از چشم ما غایب میشود او را بدرختی آویختند و هر دو خواهر

شب و روز در پای آن درخت پاس میداشتند تا جانوران او را نخورد و از

راندن جانوران عاجز شده بودند که روزی بم بتقاضای حاجت رفته

قضارا گاوی مرده بود و سگها آن گاو را دریده بودند و شکمبهٔ گاو را کشاله

کنان میبردند شکمبه درید و پارچه بر روی کدوی شکسته چسبید چنانکه آنجا که

شکسته بود آن سوراخ را پوشید و خشک شد و شاخ درختی را از هر زمان

باد بران کدو میزد و آواز از انجا میامد و مرغها که بالای درخت نشسته بودند

هر بار که آواز می شنودند میرمیدند و چون باد قرار میگرفت باز می نشستند

چون درانمحل هم آنرا مشاهده کرد با خود گفت ما از راندن جانوران عاجز

بودیم هر بار میبایست برخاست و سنگی انداخت این کدو را باید برد تا

بر چوبی بزنیم و مرغان برمند آن کدو را برداشته پیش خواهر آورد

هر دو خواهر آنرا میزدندی تا مرغان برمند و خود بفراق برادر گریه کردندی

وهرکه نوحه وزاری ایشانرا بدیدی رحم برایشان کردی وچیزی دادی

تابجایی رسیدکه هرکراماتی سخت دست دادی پیش هردوخواهرآمدی

وبآوازکدووزاری ایشان گریه کردی تاروزی عورتی بزرگ راماتمی دست

داده بودواومیخواست تاپیش صلاوبم رفته بآوازآن کدوگریه کندوشوهرش

رخصت نمی دادوزن اضطراب میکردوآن عورت راخادمه بود دهل نام

باپیبی گفت توچرااضطراب میکنی من بروم وآن کدورا پیش تو بیارم تا تو

بآوازآن گریه کنی وتسکین دل حاصل کنی دهل بطلب کدورفت وایشان

ندادند وهرچند مبالغه کرد نشنودند آخرگفت که اگرکدو نمی دهید خود همراه

بیائید که بشماچیزی بسیارخواهد رسیدایشان قبول نکردند دهل گفت چون

سخن مرا قبول نمیکنید باری آنچه میزنید من بدهید تا تفرج کنم بدهل دادند

دهل دید که کدو نیست شکسته و پوستی بر وکشیده فی الحال برفت و از آن بزرگتر

کدوی پیدا کرد و سرش را هموار برید و پوستی بر وکشید و جوبی بزد دید که از آن

بلندتر و خوش آینده تر آواز میدهد خشحال شده پیش میی آمد چون میی

آنرا بدید دهل را چیزی بسیار بداد و این آوازهٔ دهل نیز چنین چیزی ساخته

در آن دیار منتشر شد و هر جا که ماتمی بودی دهل کدو را آنجا بردی هر گرا بایستی

که آن کدو را بطلبد کفتی دهل را بطلبید چندان چنین کفتند که نام کدو دهل شد

وصلا و بم در زیر آن درخت میبودند چند انکه آنمرده از هم فرو ریخت و از

درخت بزیر افتاد چنانکه ازو هیچ اثری نماند مگر یکگزی روده که بر شاخ

درخت بند شده خشکیده بوده هر سرش بشاخی محکم شده هرگاه باد پیدا میشد

شاخی از درخت بدو میخورد و آواز میداد و خواهران روزی چند بدان

خوش شنود بودند تا که آنهم پاره شد و هیچ اثری از برادر دران درخت نماند

صلا بنمونهٔ آن روده روده گوسفندی را خشک ساخت و بر چوبی بست

و میزد و گریه میکرد و خواجه عبد القادر علیه الرحمه در جامع الالحان آورده

که مدت نوحه کردن ایشان چهل و هفت سال بوده بعد از چهل و هفت

سال بم فوت شده صلا همچنان نوحه میکرد انبیاء آن عصر او را نصیحت

کرده ازان گریه و زاری باز داشته اند و او را نه صد سال عمر بوده و درین

مدت بعبادت مشغول بوده و دایم آن تار رودکد را مینواخته که دران عصر ساز

حرام نبوده و اول عورتی که شوهر قبول نکرده وبکر فوت شده ایشان بوده اند
القصه در محلی که بم زنده بود صلا تار را میزد و بم کدو را و مردم بتقلید ایشان
تار بر جوبی بسته و کدو را پوست کشیده در ماتم میزدند و هرگاه صلا آن
جوب تار بسته را میطلبید میگفت عود من کجاست یعنی جوب و در لغت جوب را
عود میگویند و این یکتاره بی پرده بوده و گرفت نیز نمیگردند همین مدتی بود
پس تا زمان فیثاغورث حکیم که او واضع اینعلم است و او این یکتاره را
پرده پیدا کرده و استخراج آهنگها کرده ولیکن اصول را با آهنگ داود
علیه السلام راست آورده و آن چنان بوده که بداود علیه السلام وحی رسید

که بکنار فلان دریا برو تا حکمت ما را ببینی داود دیگر روز رفت هیچ نتوانست
مشاهده کرد چون بخانه باز گشت میخواست چیزی بخورد هاتفی اواز داد که
مشاهده حکمت ما نکردی طعام میخوری داود دست از طعام باز داشت
چون روز شد باز بکنار دریا رفت و ملاحظه بسیار کرده و هیچ نتوانست
معلوم کرد چون بخانه آمد باز بطریق روز اول هاتف آواز داد الغرض
سه روز و سه شب چیزی نخورد و هر بار بکنار دریا میرفت و باز میامد
تا روز چهارم چون بکنار دریا رسید گرسنگی و ضعف برو غالب شده بود
بدرگاه بی نیاز نالید که ای بار خدایا فتح دهنده تویی پیش ازین بنده را
طاقت ریاضت نیست چون از سر زاری و نیاز مناجات کرد هاتفی

اواز داد

آواز داد که در کوه مستمع باش جون کوش بجانب کوه داشت دید که در کوه

آهنکران کار میکنند و آواز تپک بر دامنه کوهی که بدریا متصلست می پیچید

و صدایی حاصل میشود ان آواز را آهنک کرفت و آن زدن تپک را اصول

و داود راجنان آواز خوش بود که هر که آواز او شنیدی از حال رفتی

جون اصول را با آواز راست آورد یکی در صد خوشایندکی افزود و اصولی

که او پیدا کرده هزج کویند که با همه اصول مطابق میتوان ساخت و آن

تکرار سبب خفیف است بدین طریق تَنْ تَنْ تَنْ تَنْ جندانکه روند

همین تکرار سبب خفیف است و اهل هند که ارباب این فن اند بدین اصول

عمل بیشتر میکنند جون برداود ع اینقدر کشف شد دیکر هر که میامد بر و اضافه

میکرد تا ایام افلاطون وا وعود پنج وتر را پیدا کرد چهار تار را مطابق چهار عناصر

ویکتار را مطابق قوت ترکیبی که غیر این جهار ست واینجهار را او باهم جمع میکند

حادرا بجا آتش داشته وزیر را بجای باد ولسا را بجای آب ومثلث را

بجای خاک وبم را بجا، قوت ترکیبی که با هر جهار میسازد وجون این علم

با بونصر رسید بکمال کرفت جنانکه بجایکاه خود کفته اید انشاالله وطنبور را

قوم لوط پیدا کردند ونی سفید را بنی اسرائیل از نغمه داودی پیدا کرده اند

وجنک را حکمای عجم وقانون را حکمای یونان وشدرغو وقپوز ویاتغان را حکمای

ایغور وتتار پیدا کرده اند وکمانجه را یکی از سلاطین لر پیدا کرده وسرنا ونی

انبان را شیطان بانسان تعلیم داده واول کسی از شیطان تعلیم کرفته وزیر

مردی

مزدک بوده و هر دو ناپسند است و آنزمان که پیدا شده بغیر از مزدکیان
کسی دیگر از اهل جاه و جلال و علم و افضال این دو ساز را ننواخته اند
مگر مردم رذل و موسیقار را مرتاضان کوه لبنان پیدا کرده و الله اعلم
و احکم فصل دویم از خاتمه بدان ارشدک الله که ارباب اینفن چنانچه گذشت
اول صلاو بم بنت ملک بن آدم باز فیثاغورث حکیم که او بسی مرتاض بوده
و در جمیع علوم برکمال بوده ولیکن چون تعین پرده ساز او کرده و واضع
این علم اوست بدین شهرت بیش گرفته دیگر افلاطون که واضع عود و پرنیختیار نیست
چنان مینواخته که هر حیوان و انسان که میشنوده بیخود میشده باز نوعی
دیگر نواخت میکرده که ذالروح بهوش میامده دیگر ابو نصر فارابی که ازجمله

مشهوران عالمست واین علم وعمل را او بکمال رسانیده وتعین دوازده مقام

وشش آوازه وبیست وچهار شعبه او کرده و در غایت ریاضت میکشیده

بحدیکه از میان مردم کناره گرفته در کوهها وبیابانها بسر میبرده وبیخ گیاه

میخورده وکسی که خواهان این علم بوده در بیابانها وکوهها طلب او میکرده

وقوت همراه برمیداشته تا قوت میبوده پیش او میبوده وچون قوت بآخر

میرسیده بشهر وآبادانی آمده قوت تازه میکرده باز نزد او میرفته وهر

شاگردی که مطبوع او بوده چون قوتش بآخر میرسیده رخصت مینداده که جهة

قوت برود وآهوی شیردار را میگرفته واز جهت آن شاگرد شیر میدوشیده

چندانکه غرض او حاصل میشده واز جمله شاگردان او علی ستاعیست واو درین

ن

فن مرتبه بوده که دعوی میکرده که از استاد بهترم و در خدمت پادشاه آنعصر

بوده و در آنعصر سلطنت از آن بنوامیه بوده و علی ستاعی دایم دعوی

میکرده که من کم از ابونصر نیستم بلکه بچند چیز ازو بهم این سخن بگوش ابونصر رسیده

ابونصر لباس تغییر داده سر و ریش تراشیده خود را چنان ساخته که

کسی نشناسد و بشهر آمده و محل مچیته تا روزی پادشاه در باغ بعیش نشست

و جمیع اهل طرب را در جشن حاضر گردانید ابونصر بدر باغ آمد و پیغام داد

که من شاگرد حکیم ابونصرم و از خدمت او میایم و میخواهم بملازمت سلطان

سازی بنوازم چون پادشاه را معلوم شد فرمان داد که او را لباس

فاخر پوشانیده بیارید خادمان جامه آوردند تا ابونصر را پوشانند ابونصر

گفت هنوز بادشاه هنر مرا ندیده طریق نیست که چیزی قبول کنم چون هنر من
مقبول بادشاه افتد یقین که همه چیز خواهد بود چون اینحال بادشاه را گفتند
بادشاه گفت بلی او شاگرد حکیمست سخن بطریق میگوید همچنین بباید چون
ابونصر را آوردند و جا دادند چون علی ستاعی نگاه بدو کرد بشناخت
خواست تا چیزی بگوید ابونصر نزدیک او بود آهسته گفت مرا
فاش مکن که من آمده ام تا ترا ببینم که تو گفته که بهتر از استادم اینزمان
بیا تا چه داری اگر از من زاید آمدی آن زمان مرا فاش کن تا ترا افتخار باشد
که از استاد زاید آمدم و اگر من زاید آمدم باری ترا سخن باشد که من گفته
بودم که از ابونصر زایدم نه از دیگری شاید که این هم از ابونصر بهتر باشد

دست بالا دستست تا سخن تو دروغ نشود من خود را فاش نخواهم کرد

علی سماعی را قبول افتاد و او را فاش نکرد چون صحبت کرم شد بادشاه

اشارت با بونصر کرد که ساز بنواز گفت ساز همراه ندارم اگر عودی باشد

بعاریت مرحمت شود بادشاه از خزانه فرمود که عود بیارند چون عود

با بونصر دادند ساز کرد و بنواختن درآمد فصلی بنواخت که همه متحیر ماندند

سلطان فرمود که با علی سماعی همساز کرده بنوازید چون بنیاد نواخت

کردند هرچه علی سماعی نواخت ابونصر بهتر ازان ادا کرد و چیزی چند

دیگر ادا کرد که علی سماعی از ادا آن درماند بادشاه گفت هان علی

تو میگفتی که از استاد بهترم این همشاگرد تست تو ازین درماندی تا با استاد

جون باشی علی ستاعی همان جواب داد که ابونصر گفته بود پادشاه گفت

شاید که ابونصر راهم یکبار به بینیم تا راست و دروغ تو ظاهر شود القصه جون شب

درآمد ابونصر عود بر دست گرفت و نواختی بکرد که همه از خنده سست شدند

باز نواختی دیگر بکرد که جمله بگریه افتادند باز نواختی بکرد که همه بخواب رفتند جون صحبت

خالی دید دوات وقلم از میان دبیری بکشید و برروی عود نوشت

که ابونصر بملازمت سلطان مشرف شد و دعوی علی ستاعی را دروغ بدر آورد

و شرط خدمت بجا آورده باز بجا خود رفت و از شاه عالمیان التماس دارد که

علی ستاعی را از جهة این گناه نقصان نکند و دیگر هر ادب که باشد بدهد

والسلام علیکم جون سفیده صبح اثر کرد یکان یکان اهل مجلس و خادمان

84

۱۶۰

بربا بودند که بخواب رفته بودند بر می جستند و شرم زده می شدند که در مجلس پادشاه
بی تقریب بخواب رفته بودند چون پادشاه از خواب بیدار شد سازنده را طلب کرد
نزدیکان حال باز گفتند که مرد چنان ساز بنواخت که همه بخواب رفتیم چون
بیدار شدیم همه ترسان بودیم که گستاخی کرده بودیم و آنکس پیدا نیست
و در روی عود چیزی نوشته اند پادشاه عود را طلب کرد و آنچه نوشته بود
بخواند و گفت حیف آنرا که مدتها طلب میکردم بدست آمد ولیکن مفت رفت
و علی ستاعی را فرمود که صد چوب بزنند و از شهر بیرون کنند چون علی ستاعی را
از شهر بیرون کردند رو در بیابان نهاد تا پیش ابونصر رفته عذر گذشته بخواهد
و چون براه میرفت جهة تحفه و عذر خواهی تصنیفی به بست در آهنگ رهاوی

واصول خفیف درین بیت که سوزناک افتاده جون پروانیم درپا تو خونیسوز دولت

جون شمع بربالین من و پیش استاد رفت وبندکی بجا آورد استاد از سر جرایم او

درکذشت وکتابتی بسلطان نوشت که ماکناه علی ستاعی را بدین تصنیف

بخشیدیم واز شاه عالمیان التماس داریم که اورا بتشریف بندکی مشرف ساخته

درسلک بندها منسلک سازند جون علی ستاعی بملازمت بادشاه آمد وکیفیت

کذشته عرض کرد بادشاه فرمود که هرچه حکیم ابونصر کفته قبول کردیم ولیکن باید

که حکیم نیز سخن مارا قبول کرده یکبار دیکر پیش ما بیایند وعلی ستاعی را فرمودند

که نزد ابونصر رفته دلالت کرده بملازمت سلطان بیارند جون علی ستاعی

پیغام بادشاه بابونصر رسانید ابونصر بملازمت سلطان بیامد سلطان حرمت

وحرمت و مرحمت بسیار داد و انعام وافر بخشید ابونصر چیزی قبول نکرد پادشاه

فرمودند چون چیزی از ما قبول نمیکنی با ما قول باید کرد که بهر چند ما را مشرف

سازی ابونصر گفت در فلان محل جهة من بقعه بساز تا آنجا مجاور شوم پادشاه

همچنان فرمود تا از جهة او بقعه راست کردند و ابونصر آنجا مجاور شد و مردم

ازو این علم و جمیع علوم فرامیگرفتند و از زمان او تا حال مدت هشتصد سال و

کثر سیت و آن تصنیف که جهة معذرت ابونصر علی ستاعی ساخته بود میان

اهل این فن معروف و مشهورست و اینفقیر نیز بیاد دارد و اهل اینفن

آنرا سوزناک نام نهاده اند و درین مدت از میان مردم فوت نشده والله اعلم

دیگر از مشهوران اینفن مولانا عبدالمومن صفی الدین است و معصر هارون

الرشید ملعون بوده و در علمی و عملی کامل مکمل بوده و درین فن کتابها دارد چون
شرفیه و زبدة الالحان وغیرهی وا و بغایت خوش آواز بوده بمرتبه که روزی
در بغداد جمیع علما و فقها فتوی دادند که عبد المؤمن را ترک علم موسیقی باید کرد که
جمیع فرزندان مردم را از راه بدر برده و همه شاگرد او شده دیگر هیچ کار نمیکنند
اگر او ترک این علم نکند واجب القتلست و جمیع اکابر بغداد همین فتوی را برداشته
بدار الخلافه آمدند چون خلیفه را اینحال معلوم شد همه اکابر را طلب فرمود و پیش خود
بنشانید و طلب عبد المؤمن کرد چون حاضر شد فتوی را بدست او داد چون آنرا
بخواند گفت یا خلیفه دروغ نشاید گفت من تا زنده ام ترک اینعلم نخواهم کرد
چون مرا بکشند سه روز مهلت میطلبم و بعد ازان هرچه خواهید بکنید و خلیفه را

التما

التماس کرد تا دو شتر را درین سه روز کاه خشک بدهند و آب ندهند مردم متحیر

باندند که چه خواهد کرد چون سه روز بگذشت مردم بدر خانهٔ خلیفه فریاد بر داشته

چون مومن ترک نمیکند او را میباید کشت خلیفه مومن را طلب فرمود چون او را بیاوردند

گفت سه روز گذشت ایندم چه خواهی کرد و خلیفه را با و نظر مرحمت بود بچشم اشارت

میکرد که بگو ترک اینعلم کردم تا خلاص شوی و پیش ما هر چه خواهی بکنی مومن گفت

شتران را بیارید فی الحال آوردند یکی که قوی تر بود فرمود تا پنهان بدارند و آن

دیگر را فرمود تا دو جوان زورمند نگاه بدارند و طشتی پر از آب بنمایند

شتر میل آب کرد جوانان را گفت مهار شتر را بکشید و مگذارید که آب بخورد

جون شتر زور کرد نتوانستند نگاه داشت دو جوان دیگر را فرمود تا شش

نوخاسته بهم جمع شده نگاه داشتند باز فرمود تا شتر دویم را بیارند و آب بنمایند

جون شتر میل آب کرد فرمود تا شتر را رها کردند دوان بجانب آب رفتن گرفت

مؤمن بنیاد چیزی خواندن کرد جون آواز بگوش شتر رسید از رفتن ایستاد

و گوش بآواز کرد جون لمحهٔ بگذشت دم زد شتر بجانب آب روان شد باز بنیاد

خواندن کردن بار شتر از رفتن ایستاد و گوش بآواز کرد تا سه کرت نوبت

جهارم شتر دم بر آب زده بود که بنیاد خواندن کرد شتر دم از آب برگرفت

و گوش بر آواز داشت و همچنان میخواند تا شتر از پیش آب باز گردید و نزد

مؤمن آمد و از هر دو چشم اشک روان و مدتی ایستاد و بیخود شده بیفتاد

و همه مردم را تعجب بدید شده حالتی دست داد که متحیر شده بسیار بگریستند

وجمله خلق را بدو اعتقادی بدید آمد خلیفه گفت اینزمان هنر خود را نمود دیگر چه

میفرمایید همه حضار گفتند که ما را با مومن هیچ کاری نیست هر که متعرض او میشود

از حیوان کمترست زیرا که حیوان با آواز او بیحال میشود چنانکه با وجود تشنگی پروای

آب ندارد یقین که هر که متعرض او شود از حیوان کمترست القصه چنان مقرر شد

که هر کسی ضبط فرزند خود بکند اگر خواهند بگذارند شاگردی مومن کردن و الا خود

مانع شده نگذارند که این علم بیاموزند و خلیفه مومن را انعام بسیار داد و از

مخصوصان خود ساخت والله اعلم جمیع دانشمندان اینعلم را ورزیده

اند همچون شیخ ابو علی سینا و مولانا قطب الدین علامه علیهما الرحمه کتابها

درین فن نوشته اند و مشهورست که شیخ ابو علی سینا میگفته آینه مرد کو علم

یعنی هر علم که هست دانسته ام روزی می جایی میگذشت دید جماعتی نشسته اند

تصنیفی میخوانند و همه بیکبار دست برهم میزنند که هیچ تقدیم و تاخیر نمیشود با خود

گفت ملکه کرده اند که دست همدیگر را می بینند و دست برهم میزنند ازیشان پرسید

که اگر چشم شما را به بندند میتوانید چنین متفق کف دست برهم زد گفتند آری

شیخ ابو علی سینا فرمود تا چشم همه بستند و گفت اینزمان بخوانید دید باز بهمان

طریق گفت دست بزنید متعجب ماند زیرا که اورا اصول ذاتی نبود و هرچند جهد کرد

اورا میسر نبود یقین که میسر نیست گفت آینه علم کو مرد و بعد ازان درین علم کوشید

چنانکه از خود تصنیفی چند بساخت و لیکن باصول نمیتوانست آورد و از خود

تلذذ و تقسیم بیت میکرد و به نزد اهل فنی که در آنعصر بودند میرود تا باصول راست

بیارند وحالیا میان مردم مصنفات او بسیارست دیگر افضل المتاخرین خواجه

عبدالقادر بن حافظ صفی المراغی غفر الله ذنوبهما که درین فن علمی و عملی از همه کس بدیرا بنده

بود و او آنکه میرزا شاه رخ نور مرقده بود و در تعلیم کتابها مطول ساخته همچون

کنز الالحان و جامع الالحان و ضابطة الاصول و غیرهی و او ترتیب کرده سلطان

احمد بغدادی انار الله برهانه بود و در تصنیف بستن جنان ید طولی داشت

که در یکماه رمضان بملازمت سلطان احمد هر روز یکنوبت مرتب ساخته بیش شب

بعد از افطار گذرانیده چنانچه در یکماه سی نوبت مرتب تصنیف کرده باشد

هر یکی در آهنک و اصولی دیگر و گفته شده بود که اصل اصول هفتده بحرست

پس چنان باشد که سیزده اصول دیگر از خود پیدا کرده باشد و قطب نایی

معاصر او بوده و با خواجه دایم معارضه و مباحثه میکرده روزی سلطان احمد
غفر الله ذنوبه در حمام بوده استاد قطب آمده عرضه داشت کرده که سازنده
باید که در همیجا و همه محل کرد کدورت از حواشی خاطر ملازمان صاحب بزداید اگر
رخصت باشد من درینجا سازی نوازم سلطان در تعجب افتاد زیرا چه نی
در حمام چون تر شد نفس گرفته میشود و آواز خوب نمیدهد سلطان فرمودند
خوب باشد استاد قطب نی از فولاد آورد و خوب بنواخت چراکه فولاد
خشک است چون تر شود نرمتر و خوبتر صدا میدهد و تا آنزمان کسی نی فولادی
نساخته بود و اضع استاد قطب است چون سلطان آواز نی را بشنود بسی
خوش برآمد و استاد قطب را انعام و احسان داد و خواجه حاضر بود استاد

قطب

قطب بر خواجه اشتلم کرد که هان اینزمان چه میگویی عود پوسیده ات را
بیار تا از هم وا رود خواجه گفت من تنها عودی نیستم غایتش آنکه عود الحمل ساز است
جهة آن عود را بیشتر مینوازم و مرا سازی هست که در حمام توان نواخت و بیرون
رفت و غلام را گفت برو و فلان سازم را بیار غلام در خانه رفت و کاسه سبز شتی
چینی چند آورد مردم متحیر ماندند که کاسهها را چه خواهد کرد زیرا که تا آنزمان کسی چینی
ننواخته بود و واضع این خواجه است خواجه چینیها را بر ترتیب بنهاد و آب
در آن کرده کوک ساخت و بسی خوب بنواخت چنانکه همه حضار بر حال او متحیر
شدند سلطان استاد قطب را گفت که هر چند جهد میکنی که از خواجه فایق
آیی ولیکن خواجه هدایتی دارد برخیز و در پای خواجه بیفت استاد قطب

از روی انصاف برخواست تا پا خواجه افتد خواجه نیز برخواست وهمدیگر را
کنار گرفتند و خصومت چند ساله از میان رفع شد و دیگر متعرض خواجه نشد
و با هم طریق محبت میورزیدند سلطان از خواجه سؤال کردند که تو این ساز را
حالیا در بدیهه خیال کردی و یا پیش ازین خواجه گفت اگر بگویم که در بدیهه ساختم
شک نیست که کار دست بسته کرده باشم ولیکن بحضرت صاحب دروغ نمیتوان
گفت چون میان استاد قطب و این فقیر دایم مباحثه بود همیشه در خیال من
میگذشت که او چه تواند کرد که من نتوانم کرد این نی فولادی که او ساخته در
خیال من آمد که چنین چیزی میتوان ساخت اگر او این را بسازد من چون
کنم در آن اندیشه افتادم و مدتی اندیشه میکردم که یکروز طعام خورده بودیم

دکا

وکاسهها را جهة شستن نهاده بودند پسرم عبد الرحمن چوبی گرفته بازی میکرد ناگاه

بنزدیک کاسهها آمد و چوب بر یکیک کاسه میزد و آواز بر میامد در خیالم گذشت

که میتوان چیزی پیدا کرد کاسه چند پیش گرفتم و ترتیب دادم با خود گفتم اگر

اینزمان اظهار کنم شاید که اونی فولادی در مقابل بسازد و قدر این را شکند

و آنچه خیال کرده بودم خدا راست آورد سلطان خواجه را مرحمت بسیار کرد

و گفت اگرچه در بدیهه صفا ذهن است ولیکن دوربینی و عاقبت اندیشی

بسی ازان بهترست و خواجه عبد القادر بعد از سلطان احمد بملازمت

تیمور افتاد و از ملازمان سلطان احمد هیچ کس مقرب تیمور نشد مگر خواجه و

تیمور او را اتابک شهرخ کرد و در ملازمت شهرخ برحمت حق پیوست و از سلاطین

که این علم ورزیده اند هارون الرشید علمی وعملی این فن را خوب میدانسته اند

وسلطان احمد بغدادی نیز چنین وسلطان ویس نیز خوب میدانسته وشهرخ

عود را نیک مینواخته وسلطان ابوسعید جمیع ساز را مینواخته وکاهی جهة

ساز نسب میکرده اند چون از دیوان باز میکشته دران خرکاه میرفته وزمانی

آسایش میکرده وبعد ازان هر ساز را فضلی مینواخته مثل عود وچنک ونی و

شدرغو وبعد ازان بمجلس خود میرفته   سیم از خاتمه بباید دانست که عشاق

ونوا وبوسلیک وحجاز در طبع کرم وخشک اند واز سماع ایشان حرارت غریزی

بر میفروزد زیاده از آنچه مطلوبست ودر دل مردانکی وتهور ودلاوری

زیاده میشود ازینجهة در جنکها حکما تتار وایغور این آهنکها را فرموده اند

تا بنوازند

تا بنوازند و حسینی و راهوی و زنگوله در طبع سرد و خشکند و از سماع ایشان در دل
قبضی و اندوهی پیدا میشود و حرارت غریزی از ظاهر بدن بداخل میرود و حزنی
بدید آمده خیالات مبدا و معاد پیش میاید و ازینجهة است که در مجلس مشایخ
و اهل ریاضت این آهنکها را بیشتر مینوازند و راست و اصفهان و عراق در
طبع کرم و ترند که موافق روح باشند و از سماع ایشان حرارت غریزی
بر میفروزد بحد اعتدال و نشاط و شادی تمام در دل بدید میشود و لشکر غم
و اندوه بهزیمت میرود و ازینجهة است که در مجلس عیش و طرب بیشتر این آهنکها را
مینوازند و زیر افکند هر دو یعنی کوجک و بزرک در طبع سرد و ترند و از سماع
ایشان کیفیتی پیدا میشود میان قبض و بسط روح زیرا چه در یک کیفیت که سردند

ضد روحند و در یک کیفیت که ترند موافق و دیگر باید دانست که هر مزاجی که در و

سردی و تری غالب بود چون مردم مرطوب و پیر جهة ایشان عشاق و نوا و بوسلیک

و حجاز باید نواخت تا گرمی و خشکی این آهنگها مقاومت با سردی و تری مزاج

کرده باعتدال باید و همچنین نزد کسی که مرض از سردی یعنی بلغم و تری حاصل شده باشد

چون زکام و نزله و صرع و سکته و سبات و نسیان و مالیخولیا که از بلغم زنج

و از سودا نجح باشد یعنی خام و لقوه و فالج و نقرس و برص و اسهال بلغمی و وجع

مفاصل و صداع بلغمی و غیرهی این آهنگها باید نواخت یعنی عشاق و نوا و بوسلیک

و حجاز و اینچهار آهنگ را از فصلها در زمستان باید نواخت و از روزها روز

جمعه و دوشنبه و چهارشنبه و از ساعتها محل فجر تا برآمدن آفتاب و هر آهنگی که

ازاواز

ازا وآزات وشعبات وترکیبات تعلق بدین جهار آهنک داشته باشد

همین حکم دارد همچون مایه وغزال وماهور وقرجغا وماهور خطایی ونهفت

وخوزی وغیرهی و در مزاجی که حرارت ورطوبت غالب باشد جون مردم

سرخ سفید وفربهی باعتدال بلکه مایل بفربهی باشند وکودکان وجوانانی

درهفده وهژده ساله باشند وزنانی که بسیار فربه نباشند واز پانزده

سالکی کذشته باشد تا نزدیک بسی سالکی جهة ایشان حسینی ورهاوی وزنکوله

باید نواخت تا سردی وخشکی این آهنکها باکرمی وتری مزاج مقاومت

کرده اعتدالی حاصل شود وهمچنین نزدکسی که مرض ازکرمی وتری [یعنی دم] طاری شده

جون غلبه خون وخناق ودماشرا وسرخ باد واسهال خونی وحصبه وجدری

و رمد و سبل و سرسام و رعاف و قلاع و هر مرضی که از زیادتی خون باشد این

آهنگها باید نواخت یعنی حسینی و رهاوی و زنکوله و از فصلها در بهار و از روزها

پنجشنبه و از ساعات از آفتاب برآمدن تا ربع نهار و از سه ربع گذشته

تا شام و از آوازات و شعبات و ترکیبات هرچه بدیشان ماند همچون نوروز

اصل و چهارگاه و نوروز بیاتی و صبا و مبرقع و رکب و نیشابورک و عجم و غیرهای همین

حکم دارد و در مزاجی که گرمی و خشکی غلبه باشد چون مردم زرد موی ازرق چشم و رنگ

رویش بزردی گراید و لاغر اندام باشد نه که از علتی لاغر شده باشد و جوانان

رسیده از بیست سالگی گذشته تا سی سالگی و سی پنج برحسب مزاج و رگها در

پوست ظاهر باشد و باندک چیزی در خشم شود و دیر از خشم فرو آید و طعم دهن

بتلخی گراید خاصه در رویش سوسه باشد یعنی دانها زرد و باصطلاح مردم اشقر

گویند جهة ایشان زیر افکندها باید نواخت یعنی کوچک و بزرک تا سردی

وتری این اهنکها بر گرمی و خشکی مزاج مقاومت کند واعتدال حاصل شود و

همچنین نزد کسی که زحمت از گرمی (بعنی صفرا) و خشکی داشته باشد چون حمای محرق و تب

غب وتهوع و بی خوابی واسهال صفراوی ویرقان زرد و هر علت که از غلبهٔ

صفرا باشد این آهنکها باید نواخت یعنی کوجک و بزرک واز فصلها در فصل

تابستان واز روزها در روز یکشنبه و سه شنبه واز ساعات از ربع نهار

گذشته تا بعصر وآنچه از آوازات وشعبات وترکیبات موافق این هر دو

آهنک باشد چون شهناز و دوکاه ومحیر ومحیر حسینی وغیرهی واز جهة مزاجهای

سرد و خشک مثل کسانی که رنگ بسیاهی زند و موی جعد باشد مثل موی حبش

و لاغر اندام بود و در پوست درشتی بود و کم گویی و بد دل که از اندک چیزی وهم کنند

و کند فهم و صبور آهنگ راست و اصفهان و عراق باید نواخت تا گرمی و تری

این آهنگها با سردی و خشکی مزاج مقاومت کند و اعتدال حاصل آید

و همچنین هر مرض که از سردی و خشکی باشد یعنی از سودا مثل مالیخولیا و قطری

و سکته سودایی و جزام و سرطان و گر و خارش اندام و بی خوابی و اندوه

و فکر بی اختیار و ترسیدن در خواب و یرقان سیاه و غیرهم نیز همین

آهنگها را باید تغنی کرد و از فصلها در فصل خریف و از روزها روز شنبه

و چهارشنبه و از ساعات از اول شب تا سه ربع یعنی تا وقت فجر در ربع اول

راست و در ربع دویم اصفهان و در آخر عراق چنانکه عراق را از نیم شب گذشته

بنیاد کنند تا فجر و آنچه بدین آهنگها ماند ز آوازه و شعب و ترکیب همین حکم دارد

مثل گردانیه و سه گاه و پنجگاه و نیریز و بسته نگار و اصفهانک و غیرهی و دیگر

باید دانست که چنانچه از کواکب عطارد را ممتزج گویند یعنی اگر با کوکب سعد

پیوند د سعد ست و اگر با نحس پیوند د نحس و اگر با کوکب نر پیوند نر و اگر با کوکب

ماده پیوند د ماده و با گرم گرم و با سرد سرد الغرض بهر کوکب که پیوند د طبیعت

آن کوکب میگیرد و سلک در میان آهنگها همین حکم دارد که در طبیعت

مرکبست و در همه محل و پیش همه کس میتوان نواخت و سلک مرکب از پنج آهنگست

ابتدا از زنگوله و از آنجا بحجاز و از انجا بگردانیا و از انجا باصفهان و فرود از نشت

براست خطی کشیدیم از ا تا ع و در آن خط رقم نهادیم از جهة نغمات و ابعاد

سلک تا بر طالب روشن شود چون نغمات آهنکها که سلک مرکب از آنهاست

بر توالی نبودند بجهة هر آهنکی جدا خط کشیدیم مکر آهنکی که بر توالی هم بودند

که در یکخط باز نمودیم و از جهة تمیز کردن آهنکها بر بالا نغمات هر آهنکی که بر

توالی خطی جدا کشیدیم و بر بالا آنخط نام همان آهنک نوشتیم بدین ترتیب

فراز

وازسازها آواز عود و نی سفید که بم باشد قپوز و شترغو و جنک عاشقان

ویاطغان ترست و آواز طنبور و جنک و بلبان و دودک معتدلست

در تری و خشکی و کمانچه خاصه انکه تارش از مو باشد و قانون و هفت بند

و سرنا و نی و نی سفید که زیل باشد و موسیقار خشکست والله اعلم بالصواب

فصل چهارم از خاتمه بدان احسنک الله اعمالک که افضل المتاخرین خواجه

عبدالقادر در کتاب جامع الالحان میکوید که این علم یعنی علم ادوار در تقدیم

بسی عزیز و تبرک بوده واکابر همه بدین علم میل تام داشتندی وعلمی وعملی را

ورزیدندی تا سلاطین را بدین فن میل شد زیرا که ارباب این فن همه عالم و حکیم

و مرتاض بوده اند واکثر مردم این فن را ورزیده اند علمی وعملی این فن را ورزیده اند

بمقتضای آنکه عمل بی علم باطلست وعلم بی عمل ضایع جون سلاطین درین علم شروع

کردند همه خلق را میل بدین علم شد که کفته اند الناس علی دین ملوکهم تا آهسته

آهسته بمردم ادنا رسید واین فن را آلت رزق خود کردند و از دیکر کار

که موجب رزق ایشان بود و از مشقتی خالی نبود جون هیزم کشی و خربندکی

وغیر آن از غایت کاهلی دست بداشتند واین فن را بکمال نتوانستند

108

رسانند

رسانیند تا مردم اعتبار کنند و چیزی بدهند و در مجالس بطلبند لازمشان

شد بی طلب بدر خانها رفت و مردم را تبنک آورد و چون از ساز و آواز ایشان

کسی را حظی نبود بنیاد مسخرکی و زبان خواری و کدایی کردند تا در چشم

مردم خوار و حقیر شدند و قدر این علم و عمل بشومی نفس شوم اینطایفه و کم همتی

و بی شرمی ایشان شکسته شد آهسته آهسته بجایی رسید که ابنای روزکار

خیال کردند که هرکه این علم و عمل ورزد حاشا همچون این بدبختان همت و لوند

طبعند ازین جهت ورزیدن اینعلم شریف و عمل لطیف روحانی عیب تمام

شده چنانکه اکر احیانا نادانایی و یا بزرکی این فن را بورزد خلق روزکار طعن

زنند و خوار دارند پس هرکه آدمی باشد و در وانسانیت باشد باید که

نظر بر شرافت این علم و عمل کند بنز شریکان خسیس پلید و این بدان میماند که از

معادن هیچ چیز شریفتر از زر نیست و مظهر اسم عزیز الهست و زیور محبوبان

جان پرور اما کاهی باشد که در فرج استر کنند که بر و میشاشد هیچ از قیمت

آن زر کم نمیشود و درین معنی قایل کوید   سنک بد کوهر اکر کاسهٔ زرین شکند

قیمت سنک نیفزاید و زر کم نشود همچنین اکر اینفن را نادانی دون طبعی

بورزد هیچ از کم همتی و دنائت نفس او ذایل نمیشود و قدر این علم روحانی

در نفس الامر نقصان نمیپذیرد و هر که درین علم شروع کند اکر بدان صفات

خسیسه که ذکر رفت موصوف نیست باید سنت استادان ما تقدم بجای

آورده با ورع و پرهیز باشد و کرد حرام نکردد و راست کفتار و درست کردار

وخوش خو و نیک خلق باشد و سخن چین و نمام و دروغ گو و غیبت کن و زشت

خو و بد خلق نباشد و در مجلس تا نطلبند نرود و بدر خانه کسی تبکدی نرود

و با قناعت باشد و چون طلب کنند در حال برود و انتظار ندهد و تا تواند

بجهة نرفتن عذر نگوید و چون در مجلس رفت باید که روی و خوی گشاده

دارد و در فرزند و زن بنظر شهوت ننگرد و تا سخن نپرسند نگوید و چون پرسند

آنچه داند جواب بگوید و آنچه نداند در حال جواب بگوید که نمیدانم و در شرم نشود

که ندانستن بهز آنکه ندانند و خود را بمردم نمایند میدانیم دانا خدا است

و نگویند ساز ننوازند و چون فرمودند در حال بی تعلل بنوازد و تا نگویند

که بس کن بس نکند مگر از حد در گذرد و اگر در محل ساز نواختن مردم با هم سخن

کنند در خشم نشود و ترک ساز نکند بلکه جهد کند که آهسته تر بنوازد تا مردم سخن یکدیگر را

بشنوند و اگر کسی را آهنگی و تصنیفی و یا نقشی خوش آید چندانکه آنکس خواهد بسیار

بنوازد تا او تسلی شود خصوصا در مجلس مشایخ و اهل ریاضت و اگر در صحبت

سازنده و یا گوینده دیگر باشد با او عناد نورزد و آنقدر که تواند یاری دهد و مدد

کند و اگر از و به بود انصاف بدهد و حسد نخورد که او از من بهتر است اگر تواند جهد

کند تا آواز همه بهتر باشد و اگر سازنده دیگر را تحسین کنند اگر بجا خود باشد

ان تحسین و یا نباشد درهم نرود و حسد نکند و او نیز تحسین و آفرین بکند و اگر

او را انعامی بدهند نیز حسد نخورد و اگر او را ندهند درهم نشود و از کسی چیزی

نطلبد و توکل بکرم الله تعالی کند و اگر چیزی بدهند رد نکند قبول سازد اگرچه

حقیر باشد واکر در مجلس میان دوکس و یا بیشتر مناقشه واقع شود در حال بی انکه

بنیاد ساز کند و جهد کند که آواز ساز از او از ایشان بلند تر شود و فتنه را قرار دهد

و دران وقت آهنک حسینی و نوروز اصل مناسبترست و تا تواند در مجلس

شراب خوره و زنان نرود و اکر اتفاق افتد در صحبت فساق بمقام رهاوی

و زنکوله تغنی نکند که رسول صلی الله واله وسلم بدین هردو آهنک قران خوانده است

واکر در صحبت فساق بدین آهنکها تغنی کنند البته در انصحبت بدمستی شود

و خواجه عبد القادر نوشته که بکررات تجربه افتاده است واکر در مجلس زنان

واقع ابیاتی که در عشق و عاشقی باشد نخواند و بر اطراف نکاه نکند و در

عورات ننکرد هرچند او را محرم و امین دانند و در صحبت لشکریان و سرداران

وکسانی که سپاهی مشرب باشند عشاق و نوا و بوسلیک و حجاز بیشتر بنوازد

وآوازات وشعبات آنچه بدینها تعلق دارد واز اشعار ابیات شاهنامه وقصایدیکه

در و تعریف دلیران باشد وجنگنامها و مانند اینها بخوانند و در صحبت سادات

وقضات وعلما واشراف الناس وسلاطین که طبع ملایم داشته شد عراق

وراست واصفهان وآنچه از آوازات وشعبات تعلق بدینها داشته باشد

باید نواخت واز ابیات واشعار آنچه در و معنی خاص باشد وشعرا در آن صنایع

وبدایع شعری کرده باشند بخوانند و در مجلس مشایخ و مردم مرتاض حسینی

ورهاوی وزنکوله وآنچه بدینها ماند واز اشعار آنچه در و معنی توحید باشد

واز آخرت خبر دهد و در و ترس وخوف باشد از باری تعالی وهمچنین امید

امید

رحمت و مغفرت باشد بخوانند و در پیش مردم دیوانه و عاشق پیشه کوچک

و بزرگ بنوازند و آنچه تعلق بدینها دارد و از ابیات آنچه تعریف خط و خال و حسن و

جمال و درد و فراق و حضور وصال در و باشد بخوانند آن و در هر مجلس

که رود باید که بکرم الهی بخند و دعوی دارد و بجاس نباشد و سخن مجلس را در همان

مجلس فراموش کند یعنی جای دیگر باز نگوید هر که بدین خصلت اراسته باشد

حلال باد ورزیدن این علم و عمل بدو و مرحوم باد برحمت خدای تعالی و باد نصیب

از شفاعت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و روزی باد آب کوثر از دست

شاه ولایت نوشد و ارواح جمیع حکما و متقدمین که اهل این فن بوده اند و بدین خصایل

اراسته از آن کس خوشنود باد تمت الرساله علاید الفقیر ربانی که مصنف این ساله ات

بسم الله الرحمن الرحیم

بدان ارشدک که یکی از علمها عالم علم موسیقیست وآن بغایت علمی باریک ولطیفست
که از غایت لطافت منظور نظر بنیان عصر نباید ودریافت آن مشکل واصل این علم
حسن صوتست صوت خوش وپسندیده وگزیده باید دلیل بدانکه صلی الله علیه
میفرماید زینة القرآن بصوت الحسن وبشرف این سعادت هر کسی را مشرف نگردا
نیده اند ونیز همچنین در کلام مجید وفرقان حمید میفرماید یزید فی الخلق ما یشاء حاصل
یزید بعضی گفته اند حسن صوتست وآن خلعت در بر هر کسی نیفکنده اینچنین می
ارند که حق سبحانه وتعالی در خلقت بنی آدم همه را در اعضا بینایی وشنوایی
وگویایی چشم وگوش ودست ودوش متساوی آفریده فاما در حق بعضی ازین

اولاد آدم سه چیز مزید ارزانی فرمود که آن در حق دیگری یافت نمیشود و آن سه

چیز اینست حسن الوجه حسن الخط حسن الصوت بس هر که از فضل باری تعالی

در مملکت صوت ضابط باشد اورا درین علم رجوع کند خوب آید و مخیله باریک

در خاطر خود قرار دهد و چندان در غور آن فرو شود که آشنا این بحر گردد

و گوهرها این محیط بر روی آب آرد که از آن خطی بروح اصحاب دل و اهل سماع

تواند رساند و چنان باید که هر لحنی که از شی موجود گردد آنرا ابتدا تا انتها ببیند

و اصول و فروع هر یکی چنان بیان کرده شده است در تقسیم خویش مفید

ما چون خیالی که اشکارش آن در وهم هیچ نقاشی در نگنجد بقدرت الله تعالی

تمام آن خیال بصورت مشابهت دهد که مثل این در غیر آن تصور نتوان کرد

جون چنین کردد هر آینه ثمرهٔ این عمل ببار آمد باشد و ترتیب این عمل از اصل

بطریق سیاقت علم تحریر نهاده اند چنانچه در سیاقت اربابی ببابی متولد میشود

همچنان درین علم از پرده بپرده میکردد و از راکی براکی موجود میشود باید که این

قوانیکو نکاه دارد بنا علم موسیقی بر سه چیز است

تال	سد	سد
یعنی طرق	یعنی لفظ	یعنی الحان

بدانکه بعضی واصفان علم موسیقی چنین میکویند که اصل و اول این سه چیز تالست

که بغیر تال هیچ سرود را ربست درست نیاید و نام سرود فارسی و هندوی

هم از تالست فارسی چنانکه قول غزل صوت بسیط

و مانند این و هندوی چنانکه دهوه مستهه زوبک ارجت

٩٠ان

وجران جون نام سرود و بربست هم از تال باشد پس برین دلیل اول

واصل این سه جیز تال باشد وبعضی میکویند که اول این سه جیز سبیل است

یعنی لفظ وسرود زیراجه سرود نام انکاه یافته که لفظ ترکیب شد که اکر ترکیب لفظ

نباشد بنیاد سرود در وجود نیاید بسبب جیزی که سرود باشد موجود کردد

اصل همان وآن همان جیز باشد اما اصح قول آنست که اصل واول این سه جیز

سراست یعنی الحان آواز زیراجه اکر صوت مجرد باشد لفظ وطرق نباشد

حظی روح حاصل آید جنانکه در جنک ونی ورباب ورود وبربط جز صوت

دیکر نیست وحظ روح اهل سماع تمام است واکر لفظ الحان بازکردد یعنی آواز

کوهی عروس صاحب جمال تجلی زیب داده اند واکر طرق بران بافزایند باشد

گویا که نیشکریست که بر و شهد بسته باشد و اگر بغیر صوتست لفظ مجرد بحکایت ماند
و اگر بغیر صوتست طرق مجرد ببازی کودکان ماند که دست بر دست زنند بس مجرد
صوت خط و در مجرد لفظ و طرق خط نه بدین سبب اصل و اول ایشان صوت یعنی
سر باشد و این در اغاز مدن سر کفته اغاز مدن سر این را بر سه قسمت سکهر حوت
کویند بدین اسامی ستیور ن نکر عرصه اندک دارد در فصل بهار کویند بدین تعلق
دارد

بهرون	هندول
رنک سفید دارد وقت صبح صادق	رنک سرخ دارد وقت طلوع افتاب
تا طلوع افتاب از اول بهار تا اوسط	تا جاشت فراخ از وسط بهار
بهار جون افتاب در دو برج دلو	تا آخر بهار جون آفتاب در برج

حوت

وحوت باشد بنواز د خوب آید حمل و ثور باشد بنواز د خوب آید

ستیورن کمر گویند عرصه بسیار دارد در فصل بشکال گویند

دو راک بدین تعلق دارد بدین تفصیل

ملهار نات

رنک سبز دارد از وقت جاشت فراخ رنک زرد دارد از وقت ظهر تا وقت

تا وقت ظهر از اول شکال تا وسط شکال غروب افتاب در برج اسد و

جون افتاب در برج جوزا و سرطان سنبله باشد بنواز د خوب آید

باشد بنواز د خوب آید

ستیورن کمر عرصه میان دارد در فصل زمستان دو راک

بدین تعلق دارد   بدین تفصیل

مال   کام

رنک کبود دارد از وقت غروب آفتاب   رنک سیاه دارد وقت ثلث شب

تا ثلث شب از اول زمستان تا وسط   تا وقت صبح صادق از وسط زمستان

و زمستان جون افتاب در میزان   تا آخر زمستان جون افتاب در

و عقرب باشد بنواز د خوب آید   برج قوس و جدی باشد بنواز د خوب آید

نوبی کوانو   مستوین کرانو   سایر کرانو

ماسر کرانو   میتا کرانو   جیتا کرانو

شش کرانو راک بدو قسمت دوازده جام   بدین تفصیل

شش

شش راک		شش بهاک

رنک		لورا

بهیرون هندول کجبن کینرا

ملهار نات سندهرا تنکلا

مالوکام کامر مالوا کیدارا

دوازده جام بسه قسمت سی شش بهار جا بدین اسامی

دوازده جنت		بیست جهار کلت

هریک جنت را دوکانه کلت		جنت و کلت جمله سی شش

یعنی راکنی		بدین اسامی

شش راک رنک با دوازده جیت		شش بهاک کورا با دوازده کلت

مجموع هرده باشد		مجموع هژده باشد

بها و		بهرا و

بهارجنا		سی شش

بهیرون بهروی کجنا بلنجری

للت هندول کوجری ملهار

هندولی بهیمون کنرا براری

ملهاری سادی اندهاولی سند هرا
مات نایتی دیسانک ویلاولی
اهری مالو تگلا کنداکریے
مالیسری دهناسری کنکری مالوا
کام کیدارا کوری دیواکری
راونکیری رامکری دیسال دیسی
سی شش بهار جا بدو قسمت هفتاد و دو باشد و آنرا بهاسن گویند
سی و شش راک مکهه سی و شش بهاک سروب

بهاسن هفتاد و دو

بهیرون ؛ برهنس ؛ ملهار ؛ ورسال ؛ مالو ؛ گشتک ؛ بهروی ؛ سنکار

ملهاری ؛ میکهنی ؛ مالیسری ؛ جنتری ؛ للت ؛ رکت ؛ هنس ؛ ساردی ؛

مروکری ؛ دهاری ؛ کهترکری ؛ کجیا بهاری ؛ سند هوا ؛ تالوکهار ؛ بلنجری ؛

جونمجری ؛ دیساکهه ؛ اودان ؛ کوری ؛ تجاوتی ؛ کوجری ؛ ساموبل ؛ کبنهائی

دیوکری

دیوکری ∴ سهالی ∴ هندول ∴ مارک نات ∴ نارن ∴ کام ∴ حسد هر ∴ هندولی ∴

اکهار ونانی ∴ لاری ∴ کامنی ∴ ناکدهنی ∴ بهیمون ∴ لسهی اهری ∴ مده مادوی ∴

نارامنی ∴ برنی کوا ∴ بنکال ∴ تنکلاد ∴ راود ∴ کدارا ∴ دیوسال ∴ براری ∴ برباب ∴

کرمدکری ∴ کهسکا ∴ رانوکری ∴ سادهارن ∴ اندهاولی ∴ دربات ∴ کنکری ∴

باروتی ∴ رامکیری ∴ مندهی ∴ هفتاد و دو بهاسن به قسمت دویست

شانزده بهاون کویند ∴ بهاون هفتاد و دو ∴ بهاک صد و چهل چهار ∴ بهاسن

هفتاد و دو ∴ بهار جاسی شش ∴ راک مکهه سی شش ∴ بهاک سروب سی شش ∴

جنبا دوازده ∴ کلت مبیت چهار ∴ جام دوازده ∴ کرانو شش ∴ نکرسه ∴

راک زند شش ∴ بهاک کوراجنب ابرسه ∴ بهاک ∴ انبرسه ∴ بهاک مدن دو سر بکی

واین مدن سر بسه قسمت است چنانچه از بالا تفصل آمده دویست شانزده بهاون

بدین قسمت   راک مکهه انکرت کهورن   راک بهاک   بهانت صد هشت

بهرانت صد هشت   اسامی بهاون بهندویی دویست شانزده

بهیرون ∴ سری راک ∴ سوم راک ∴ بدهانس ∴ بدهاور ∴ سنکرک ∴ کوجری ∴ بهیروی ∴

هستری ∴ روبسده ∴ سنکار ∴ بهاونا سحم ∴ بهاکی ∴ سیوراتری ∴ للت ∴ ناده رامکری ∴

رکت هنس ∴ لوک کاننه مول ∴ مهاتهری ∴ کجنا ∴ بجیمیا ∴ باسک ∴ ابهاس ∴

ریساکهه ∴ بهاون ∴ دهول ∴ سنکه ∴ میوتحات ∴ ساموددهی ∴ بلبحری ∴ هنسی ∴

دونکر ∴ دهول ∴ سنکه ∴ جوتحری ∴ ستکری ∴ ویلاولی ∴ روبحندر ∴ کامیسری ∴

بوتراک ∴ مارک ∴ کشت نه ∴ برمل ∴ سندونی ∴ سندول ∴ دیسی ∴ ارستی ∴ کهار ∴

لونی

موهنی بهیمون ؞ مارکی ؞ آهنکری ؞ کیستهی ؞ ملی ؞ بربلی ؞ هنسوا ؞ رنکری ؞ ماندنکال ؞

ترملا ؞ درکرنجات ؞ براری ؞ سندهوی ؞ هنبر ؞ نبرمات ؞ تلنکتی ؞ اوستان ؞

اندهالی ؞ دوکهی ؞ بهرکی ؞ اودمات ؞ بالی ؞ موتکی ؞ کرنکیتی ؞ میکهراک ؞ ورسال ؞

جهرنا ؞ جوله ؞ ملهادی ؞ بتسز ؞ اکهی ؞ تکرمنی ؞ کجهیلی ؞ ساوری ؞ تال دهرتنی ؞ کهنداری ؞

مروکری ؞ میتلی ؞ سندهوا ؞ رکهنا ایانک ؞ سهار ؞ کهیرجات ؞ دیساک ؞ برنو ؞

کراهی اوران سال ؞ جاجل ؞ رسالی ؞ بیلاولی ؞ جوهی ؞ بهوبالی ؞ کهنبایتی ؞

جیتری ؞ بهادوی ؞ تنداکری ؞ هنسکی ؞ لاری ؞ برالی ؞ ساتبی ؞ اهری ؞

کوالی ؞ داکهی ؞ مدکرا ؞ مدهیاکر ؞ دمین ؞ تکلا ؞ بوربیا ؞ سال رنک ؞ درا ور ؞

استنی ؞ مانج ؞ کنداکری ؞ نارفی ؞ جاپی ؞ سیری ؞ جانی ؞ کنکری ؞ کارنی ؞

منگل ∴ پنجم ∴ کشنگر ∴ دای راک ∴ سرتا راک ∴ مالو ∴ جهیانسا ∴ هربری ∴ بارونی ∴ مهتی

منگلی ∴ نکهاری ∴ دهاری ∴ کوکلارایی ∴ جنهری ∴ لارموی ∴ سورتهی ∴ مالیسری

کوری ∴ نهارجات ∴ انمز ∴ کجهارا ∴ تربانک ∴ ترک ∴ دیوکشت ∴ کلبهنی ∴ کهرکری

سهالی ∴ کندهری ∴ راستی دلوکری ∴ تالی تجتر ∴ بجاوتی ∴ کیشنکی ∴ راجکری

هیمنتی ∴ کامتی ∴ مانک ∴ نیجوم ∴ راج ∴ جسدهر ∴ سرپراک ∴ هیمنه ∴ جیتی کام ∴ بادتی

لاجی ∴ برقی ∴ ابنی ∴ ترنیتری ∴ تارامنی ∴ لانجی ∴ اشتکال ∴ ناکدهنی ∴ سینهلی

دیسکار ∴ حاکرتیه ∴ اولکجات ∴ نیرتهکا ∴ دیسرال ∴ اتراپهلی ∴ کدارا ∴ کرپانک ∴ ناکی

منیدهی جنیدهی نات دایکری بانکی سرسی سادهان بهلی رانوکری

حسینی عربی هندی و فارسی و عربی پرده صدهشت اسامی تودی سوکی

فارسی

فارسی رهاوی هندوی بهرون مرقع بوالفتح ماسه سلک بهروی
حجاز نهاوند کجن

مهیا مهن زند زند ملمانجری کوجری بوسلیک نی ریز
راس خرد بزرگ راست هندول عراق

نوروز نیم راست هندولی بهیمون حریف حرین اصفهان
خراسان کنرا رسان نواخت

سبهر براری اندماری بوالفرح بجر نواکواست
ملهار

ملهاری ساوری شام باخرز سندهرا نبات سابق
شباب

همایون نهفت دساک بلاولی بوالفرح رکنی مروارید
زاول زات مغرب نیرون

نیکوسیر نائی اهری لولو موزون ابریشیم کندکری کنکری
تکلا مخالف زنکله کلان مالو

بوسلام نایل نازک شیرین مالسری دهناسری غزال محیر
جبنه فرغان مالوا عشاق

نواخت کهین رامش نواخت مهین کوری کام دیواکری

بوالفراق حنز بر : سهنار : همراه نثار : کامنی تارامنی : قرین : دقیق

قرین ذبح رفیق فرنگ همکون کم ازا

همراه : همکون : رادمکری : رامکری نوع دیگر هریک از دوازده برده سه چیز

دارد عرصه و سازگری و تیزی عرصه سوهی : حجاز رحمٰ ساز گری

محیر مخالف روم مدار

تیزی تنکاراک سندهو نات اسامی سی و شش راک

مالیکوره : کنه کوره : سالیک کوره : کدارا : کز نکال : ملاری : ملحری :

راهکیری : کوجری : سام کوجری : دهناسری : کنکری : دیوکری :

دیساک ملهاری : توری : جهارسا ملهاری : دساک دهیلی : دساک : مرتهه :

کراسی دساک : برنون دیساک : بهومالی دساک : سرراک : بسنت : مرتهه

لست دهلی : لست دیوکری : دیسک : بوربیا : للت : نات : سالنک نات :

130

دلی

دلیسی: کاموده: سیندهر: ملنک: براری: هنیرنات دانستن وقت مواجب

دوازده مقام رهاوی حسینی راست بوسلیک
هنگام صبح وقت طلوع افتاب نیم جاشت جاشت

عشاق عراق مخالف باخرز حجاز زیرافکن
وقت ظهر وقت عصر مغرب عشا یکپاس شب نیم شب

سازکری ذکر درولا بردها ووقتها ترنم فی ارتفاع الشمس راسا:
اخر شب

وفی وقت الضحی قل بوسلیکا: کذلک فی استوا قل نهاوند: وعند الظهر

باخرز التغنا: نواقلت بین الصلوتین: ووقت العصر خصخص العراقا:

کذا فی مغرب طاب شباب: فقل عشاق فی وقت العشایا: بنصف

اللیل زیرافکنده حسینی: کذا فی اخر اللیل اصفهانا: لو الصبح بالرهاوی:

حسینی فی طلو الشمس اذا: فاثنا عشر اسلار جمیعا: کما قالوا ومالوا استوا:

ولکن اختلافات الامامی ؛ کثیر لیس فیهم قیل قلنا **ابیات فارسی** ؛

ای بسا مرد خدا خواهی اگر خنیاگری ؛ با دبندی را بشنو اسماشان هم بنگری ؛

بر دها هندوی اسماشش دار دیقین ؛ هر یکی شش ماده دارد همچو صورتهای پری ؛

در زبان هندی راگست نام برده اش ؛ راگنی گویند ماده را بدین صورتگری ؛

راگنی جمله درین منظوم مسطور است بس ؛ راگها بالا براید چون گل نیلوفری ؛

چون سری راگ نسب بهیرو پنجم بدان ؛ میگراگ نت نارایین همین بر شمری ؛

مر سری راگست اندهالی و گوری کوسکی ؛ دیوگندهاری کلهالی و در آوری ؛

مر بسنت است اهری دهناسری لسنگ هم ؛ تمبجری دیگر بدان گند اگری ؛

بهیرو ان را مرکنان رکت هنسالت ؛ بهروی ویلاولی بشناس دیگر گوجری ؛

132

بنجمی

بنجمی راهست ملکاری ونات سندهی ∴ هم ازین تروتکی وموتکی وسوهی ∴

میکهراک خوش طرف مدمال هوی بنکاله هم ∴ کامودهری جوشت که بهو

مالی دیواکری ∴ نت مار این رابدانی ونس بنجاولها ∴ جات مات هوری

تروینی ومیکها کانوری ∴ راکنی دیکر ازین زادست مذکورست بس ∴

اسم هریک رادرین ابیات آخر مظهری ∴ مالوی کورکن کورکید آرا هم بدان ∴

کوریاکون وبهاری درسر یراکش بری ∴ لادهوی هم ازسر یراکست

بنکالی ومیکهه ∴ هم ازین ناله برون روان بسوی میکهنی ∴ هنبرمات بهولی

کلم نجی ورماکری ∴ وان دیکر سالنک هم ازراک بنجم بی بری ∴ سنکهرابهرن

ازلست است ساه دهاری ∴ توندی ازسراری نارن دیسانکهه ازکوجری ∴

جمله ملها دان وسنند بره وکهنایتی میکرا کان هست درهمسایه مدماده هوی

چون شنیدی وصف هر یک صوتشانهم شوی

هرکه این علمی ندارد جز شرع همچو خری

۷۳

[redacted]

[redacted]

134

(1)



